

فهرست

مقدمه.....	سیزده
نگاهی اجمالی به این مجموعه	پانزده

بخش نخستین

پیشینه شاهنامه‌سرایی در ایران

حماسه	۳
شاهنامه‌سرایی در ایران	۲۵
خدای‌نامه	۳۷

بخش دوم

حماسه‌های پیش از شاهنامه فردوسی و سرایندگان و حامیان آنها

یادگار زبیران	۵۵
ابن مقفع	۶۳
آزاد سرو	۷۷
شاهنامه مسعودی مروزی	۸۳
ابوالمؤید بلخی	۸۷
ابوعلی بلخی	۹۷
ابومنصور محمدبن عبدالرزاق	۱۰۱
ابومنصور معمری	۱۰۷
شاهنامه ابومنصوری	۱۰۹
دقیق	۱۱۷

بخش سوم

ابوالقاسم فردوسی و شاهنامهٔ او

۱۲۳	فردوسی
۱۵۷	شاهنامهٔ فردوسی
۲۸۱	آرامگاه شاعر ملی ایران

بخش چهارم

سرگذشت برخی از اشخاص اساطیری و داستانی در شاهنامهٔ فردوسی

و دیگر حماسه‌های ایرانی

۲۹۹	کیومرث
۳۰۹	سیامک
۳۱۳	هوشنگ
۳۲۵	طهمورث
۳۳۷	جَم
۳۵۱	ضَحاک
۳۶۳	آبتین
۳۶۷	فریدون
۳۷۹	فریدون در شاهنامه
۳۹۳	کاوه
۳۹۹	گُرَشاسپ
۴۲۳	ایرج
۴۳۱	مَنوچهر
۴۳۹	قارن
۴۴۵	آرش
۴۵۳	زال
۴۶۱	گودرز
۴۶۹	گیو
۴۷۳	طوس

٤٧٩	رودابه
٤٨٧	رُسْتَم
٥١٧	قَرَامَزَز
٥٢١	کیقباد
٥٢٥	کاووس
٥٣٣	سودابه
٥٤٣	تَمِینَه
٥٥١	گُرْدَآفَرِید
٥٥٧	سیاوش
٥٦٧	اُفْرَاسِیاب
٥٨١	فرنگیس
٥٨٧	فُرود
٥٩٩	پیران ویسه
٦٠٥	کیخسرو
٦١٧	اَشْکُوس
٦١٩	هُرَاشَب
٦٢٩	زَرِیر
٦٣٥	اَزْجاشپ
٦٣٩	گشتاسپ
٦٥١	کتابیون
٦٥٩	پَشَوْتَن
٦٦٥	اِسْفَنْدِیَار
٦٧٧	هُمای

بخش پنجم

درباره برخی از آفریده‌های اساطیری در شاهنامه

٦٨٧	اهرمین
٦٩٩	اهرمین در شاهنامه

۷۰۳	دیو
۷۲۳	دیو سفید
۷۳۱	اژدها
۷۳۷	سیمرغ
۷۴۷	رَخش
۷۵۹	اَكوان دیو
۷۶۵	کرم هفتواد

بخش ششم

درباره برخی از جامها در شاهنامه

۷۷۳	آدرگشسب
۷۷۷	رویین دز
۷۸۷	دژ گنبدان
۷۹۱	توران
۸۰۳	مازندران
۸۰۹	سیستان

بخش هفتم

درباره چند موضوع در شاهنامه

۸۱۹	بُهر بیان
۸۲۵	درفش کاویان (کاویانی)
۸۳۷	درفش پهلوانان و شاهان

بخش هشتم

درباره برخی از داستانهای شاهنامه

۸۴۳	هفتخان رستم
۸۵۱	رستم و سهراب
۸۸۳	بیژن و منیژه

۸۸۹ دوازده رُخ
۸۹۱ هفتخان اسفندیار
۸۹۹ رستم و اسفندیار

بخش نهم

دربارهٔ یک ترجمه و دو دستنویس شاهنامه

۹۳۷ شاهنامهٔ بُرداری
۹۴۵ شاهنامهٔ بایسنقری
۹۴۹ شاهنامهٔ شاه طهباسی

بخش دهم

دربارهٔ برخی از حماسه‌های پس از فردوسی

۹۵۵ غررالسیر
۹۶۳ شاهنامهٔ پیروزان
۹۶۵ شاهنامهٔ رُستم لارجانی
۹۶۷ گرشاسپ‌نامه
۹۸۳ بهمن‌نامه
۹۸۹ کوش‌نامه
۹۹۹ اسکندرنامه‌ها
۱۰۰۹ برزونا‌نامه
۱۰۱۳ قَرامَزُنا‌نامه
۱۰۲۵ بانوگشسب‌نامه
۱۰۳۱ جهانگیر‌نامه
۱۰۳۹ آذریرزین‌نامه
۱۰۴۳ شَهرِیا‌نامه
۱۰۵۵ شَبْرُنگ‌نامه
۱۰۶۵ کُکِ کوهزاد
۱۰۶۷ بیژن‌نامه

دوازده

فردوسی و شاهنامه‌سرایی

۱۰۶۹	سام‌نامه
۱۰۷۹	داراب‌نامه
۱۰۹۵	شاهنامه قاسمی گنابادی
۱۱۰۱	شاهنامه هاتقی
۱۱۰۷	شاهنامه نادری
۱۱۱۱	شهنشاه‌نامه

بخش یازدهم

نمایه‌ها

۱۱۲۳	نامه‌های اساطیری و تاریخی
۱۱۷۳	نام کتابها
۱۱۸۷	نام جایها

نگاهی اجمالی به این مجموعه

فردوسی و شاهنامه‌سرایی مجموعه‌ای است از گزیده‌مقالات دانشنامه‌ زبان و ادب فارسی، که مستقیم یا غیرمستقیم، مرتبط با شاهنامه‌ فردوسی است. بخشی از این مقالات در سه جلد اول دانشنامه منتشر شده است و بخش دیگر مربوط به جلد‌های چهارم تا ششم دانشنامه است که به تدریج در آینده انتشار خواهد یافت. گروه دانشنامه‌ زبان و ادب فارسی در نظر دارد که مجموعه‌های دیگری از مقالات دانشنامه را هم که همه مرتبط با موضوع واحدی است جداگانه به صورت کتابهایی مستقل منتشر کند؛ این نخستین مجموعه از این نوع است. از حُسن اتفاق انتشار مجموعه حاضر مصادف شده است با هزارمین سال سرایش شاهنامه‌ فردوسی که فرهنگستان زبان و ادب فارسی به مناسبت آن همایشی بین‌المللی در اردیبهشت امسال برگزار می‌کند.

این مجموعه که بالغ بر یکصدوپنج مقاله است، در یازده بخش تنظیم شده است و به طور کلی جامع‌ترین اطلاعات مربوط به شاهنامه‌ فردوسی است که سه دوره‌ تاریخی پیش از سرایش شاهنامه، سرایش شاهنامه، و بعد از سرایش شاهنامه را دربر می‌گیرد. بخش‌های اول و دوم که مربوط به دوره‌ پیش از سرایش شاهنامه است یکی درباره‌ پیشینه‌ شاهنامه‌سرایی در ایران و دیگری در معرّفی حماسه‌های پیش از شاهنامه‌ فردوسی و سرایندگان و حامیان آنهاست. بخش اول شامل سه مقاله درباره‌ «حماسه»، «شاهنامه‌سرایی» و «خدای‌نامه» است که در آنها نشان داده شده

حماسه

در عربی به معنی «دلآوری»، «شجاعت»، از ریشه «حمس»، به معنی «شدت و حدت در کار»، و در ادب قدیم عرب به نوعی شعر رزمی می‌گفتند که در شرح افتخارات قبایل عرب سروده می‌شد، ولی امروزه در زبان فارسی برابر اصطلاح غربی، به معنی «منظومه پهلوانی» (از یونانی و در اصل به معنی «سخن»، «داستان»، «نظم») به کار برده می‌شود. و اما epos خود کهن‌ترین قالب منظوم نوع «اپیک^۱» (= شعر روایی) است و اپیک یکی از انواع سه‌گانه شعر است؛ دو نوع دیگر یکی «لیریک^۲» (= شعر غنایی) است، و دیگری «دراماتیک^۳» (= شعر نمایشی).

خاستگاه حماسه را سرود پهلوانی یا چکامه^۴ می‌دانند. سرود پهلوانی شعر روایی کوتاهی است در توصیف کارهای پهلوانی، بدون آنکه وارد جزئیات ماجرا و یا شرح درگیری^۵ شود، بلکه تنها به نکات اصلی ماجرا و گفتگوهای «دراماتیک» بسنده می‌کند. در سرود حماسی همچنین توجه اصلی به پهلوان است، نه به داستان. سرودهای حماسی را آوازخوان^۶های دوره‌گرد در میان توده مردم،

1. epic 2. lyric 3. dramatic 4. heroic song
5. conflict 6. singer

به‌ویژه هنرمندترین آنها، در بزمهای اشرافی و درباری و یا در همراهی فرمانروایان در سفرها و لشکرکشیها می‌خواندند و می‌نواختند. بیشتر این سرودها، چون به روی کاغذ نیامده‌اند، از دست رفته‌اند. از نمونه‌های مشهور و بازمانده آنها می‌توان از سرود هیلدبراند^۱ به آلمانی کهن، از حدود سال ۸۰۰م، سرودهای حماسی اسکاندیناوی، معروف به *ادا*^۲، سرودهای حماسی روسی با عنوان بیلینه^۳ به معنی «رویداد»، که از سده یازدهم تا سده بیستم م در روسیه رواج داشتند، نام برد.

در ایران از سرودهای حماسی پیش از اسلام چیزی برجای نمانده است، ولی در اوستا برخی توصیفهای یشت‌های پنجم، هشتم، نهم، دهم و نوزدهم را، در عین حال که گواهی از پیشینه‌ای کهن در شعر حماسی در ایران‌اند، می‌توان نوعی سرود حماسی نیز به شمار آورد، یا دست‌کم بازتابهایی از سرودهای حماسی دانست. همچنین از «رُمانس» مادی زریادرس و اوداتیس^۴، که شرح کوتاهی از آن را خارس موتیلنه‌ای^۵ گزارش کرده (نک: راپ، ص 65-66)، و آن روایت کهن تری از داستان گشتاسپ* و کتایون* بوده، احتمالاً گونه سرود حماسی آن نیز وجود داشته است؛ چون به روایت خارس «ایرانیان این داستان عشق را با دلستگی بسیار به آواز می‌خواندند» (نک: خالقی مطلق، یادداشتهای شاهنامه، بخش دوم، ص ۲۱۸). در زمان ساسانیان، اگر چه از سرودهای باربد چیزی برجای نمانده است، ولی عنوان برخی از آنها، چون «کین سیاوش» و «کین ایرج» (نک: نظامی گنجوی، ص ۳۳۵، بیت ۳۰-۳۱)، اشاره به سرود حماسی

1. *Hildebrandslied* 2. *Edda* 3. *Byline*
 4. *Zariadres and Odatis* 5. Chares Mytilene

حماسه ۵

دارد. گذشته از این، فردوسی* یکی از سه سرودی را که باربد در بزم پرویز از بالای درخت می‌خواند «پهلوانی سرود» نامیده است (نک: فردوسی، به کوشش خالق مطلق، ج ۸، ص ۲۸۴، بیت ۳۶۶۹). همچنین جاحظ، در کتاب *المحاسن والاضداد* (ص ۳۶۳)، به خواندن روایات پهلوانی در زمان خسرو پرویز در جشن نوروز اشاره کرده است. به دیگر زبانهای ایرانی نیز نمونه‌های اندکی از سرود پهلوانی در دست است، از آن جمله است *قطعه ناقصی* به سُغدی در توصیف نبرد رستم* با دیوان (نک: قریب، ص ۲۵۲-۲۵۳) و *سرود دارجنگه* به زبان لُری، از شاعری به نام نوشاد (نک: انجوی شیرازی، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۳۷). در شعر رسمی عربی و فارسی نیز قطعات کوتاه حماسی یا حماسی‌گونه هست که در آنها آواز و موسیقی نقشی ندارند. از آن میان اشعار کتاب *الحماسة*، از ابوتّام، شاعر عرب (ثلث نخستین سدهٔ سوم ق) در توصیف افتخارات قبیلگی و یا مناظرهٔ عرب و عجم از اسدی طوسی.

از مجموعهٔ سرودهای پهلوانی، یا از روایات حماسی^۱ شفاهی یا مدوّن، حماسه یا داستان پهلوانی به وجود می‌آید که بیشتر منظوم است، ولی در برخی کشورها، از جمله در ایرلند و ایران، به صورت مثنوی نیز وجود داشت. ویژگیهای حماسه عبارت است از: گسترش نقل، پرداختن به جزئیات، بیرون رفتن از موضوع اصلی یا به اصطلاح حاشیه رفتن، بازگویی رویدادهای پیشین، توجّه به طبیعت و توصیف رنگین آن، به کار بردن مثل و تمثیل، تکرار ترکیبات توصیفی معین (مانند «رستم نامدار»، «شمشیر هندی»، «تیغ تیز»، «خورشید تابان»، «ماه نو» و جز اینها) و حتّی تکرار تمامی یک مصراع تا چند بیت،

1. heroic myth

پذیرفتن داستانهای میان پیوست^۱.

موضوع حماسه شرح اساطیر و توصیفهای آرمانی شده کارهای خدایان و پهلوانان و وصف نبردهای سرنوشت ساز میان اقوام است. روایات حماسی را، که در میان مردم رواج داشت، سرایندگانی به گونه بدیهه سرایی به شعر درمی آوردند و آنها را با نواختن ساز به آواز می خواندند. در یونان باستان به این سرایندگان «راپسود^۲»، در سده های میانه در فرانسه «ژونگلو^۳»، در میان صربها «گوزلار^۴»، در روسیه «اسکوموروخی^۵»، در قفقاز و آسیای میانه «عاشیق» و «کوراوغلوخوان» می گفتند و در آسیای میانه استادان این هنر لقب «بُلبل» می گرفتند. در ایران باستان این سرایندگان «گوسان^۶» نامیده می شدند، ولی در شاهنامه (به کوشش خالقی مطلق، ج ۶، ص ۶۱۱-۶۱۳) بر آنها نام «لوری» نهاده شده است.

برای حماسه اگر چه می توان هر وزنی را برگزید، ولی غالباً در میان هر ملتی حماسه وزنی ویژه خود دارد که سراسر آن بدان وزن سروده شده است. مثلاً وزن شعر ایلید را «هکسامتر^۷» می نامند و آن بجزی است که از شش پایه و هر پایه از یک هجای بلند تکیه دار و یک هجای بلند یا دو هجای کوتاه تشکیل شده است و پایه ششم بریده یا محذوف است. این وزن را، سپس تر، بسیاری از شاعران حماسه سرای غرب، از جمله ویرژیل^۸ (۷۰-۱۹ ق م)، شاعر رومی، به کار بردند. و یا برای حماسه های فارسی بحر متقارب مثنی محذوف به

1. episode 2. rhapsode 3. jongleur 4. guslar
5. skomorochi 6. gōsān 7. hexameter
8. Vergilius

۷ حماسه

کار رفته است، مگر در چند مورد اندک، همچون شاهنامه مسعودی مروزی* متعلق به آغاز سده چهارم ق (به بحر متقارب سالم و یا هزج مسدس محذوف) و شاهنامه حیرتی تونی (متوفی ۹۷۰ق؛ به بحر هزج مسدس محذوف).

در آغاز سده بیستم، دو پژوهنده آمریکایی به نامهای میلمن پری^۱ و شاگرد او، آلبرت لرد^۲، پس از بررسی اشعار حماسی شفاهی در یوگسلاوی، موفق به کشف شیوه بدیهه‌سرایی این سراینندگان شدند و به این نتیجه رسیدند که آنها هنگام بدیهه‌سرایی از واحدهای بیانی از پیش ساخته استفاده می‌کردند (نک: خالقی مطلق، گل رنجهای کهن، ص ۲۸ به بعد). آنها سپس این نظر را تا حدودی به حماسه‌های باستان و سده‌های میانه نیز تعمیم دادند. در سالهای اخیر، دو سه تن از ایران‌شناسان این فرضیه را درباره شاهنامه* نیز معتبر دانسته‌اند و خواسته‌اند از فردوسی کمابیش یک گوسان یا نقال بسازند. ولی چون نظر آنها تحمیلی، ساده‌دلانه و ساده‌انگارانه و صرفاً ناشی از شیفتگی به فرضیه پری-لرد و علاقه به عمومیت دادن اعتبار آن است، در اینجا پرداختن بدان جز به درازا کشاندن سخن سودی نخواهد داشت. اجمالاً باید گفت که اگر بدیهه‌سرایی از چند بیت در گذرد و به یک قطعه بزرگ یا حتی به یک داستان بکشد، حتی با آماده بودن موضوع و به کار بردن عبارات از پیش ساخته، هیچ‌گاه ارزش ادبی بزرگی به دست نخواهد آورد و از این رو، فرضیه پری-لرد حتی درباره همه حماسه‌های شفاهی نیز دارای اعتبار یکسان نیست، بلکه اعتبار کامل آن محدود به کار گوسانهای دوره‌گرد و بیسواد است که برای توده مردم حماسه‌سرایی می‌کردند. ولی آن

1. Milman Parry

2. Albert B. Lord

دسته از گوساها و خنیاگرانی که در مجامع اشرافی و درباری راه می‌یافتند و طبعاً از هنر بالاتری برخوردار بودند، با وجود به کار بردن عبارات از پیش ساخته، صرفاً بدیهه‌سرا نبودند، بلکه شعر را پیشاپیش می‌ساختند و از بر می‌کردند و سپس آن را می‌خواندند. در یونان، کار هومر^۱ (پیش از قرن هشتم ق م) و هومریان (کسانی که خود را از نسل هومر می‌دانستند و اشعار او و هسیود^۲ (قرن هشتم ق م) را از بر می‌خواندند و خود نیز شعر می‌گفتند). در فرانسه و اسپانیا «تروبادور»^۳ها و در ایران خنیاگران درباری همچون بارید را باید از این‌گونه سراینندگان به شمار آورد و بیشتر سراینندگان حماسه‌های نوشتاری فارسی، همچون فردوسی و اسدی و مانند آنها، را باید به کلی از آن دو دسته جدا دانست.

با رواج خط در جامعه، شعر حماسی نیز کم‌کم مانند گونه‌های دیگر شعر به صورت نوشتاری درمی‌آید، یعنی شاعر با وقت کافی شعر می‌سراید و فرصت این را دارد که شعر خود را تصحیح کند، هر چند صرف این‌که کاغذ جانشین حافظه شود شعر بهتری را تضمین نمی‌کند. شعر نوشتاری، اگر چه در آغاز با شعر گفتاری و بدیهه‌گویی پیوند تنگاتنگ دارد، ولی رفته‌رفته از آن جدا می‌شود و سپس این دو موازی یکدیگر هر یک راه خود را طی می‌کنند. حماسه‌های نوشتاری حماسه‌هایی است که شاعری بر پایه روایات شفاهی یا روایات مدون بر روی کاغذ سروده است. بهترین مثال دسته نخست حماسه فنلاندی کالوالا^۴، سروده الیاس لونروت^۵ (۱۸۰۲-۱۸۸۴م)، در سال ۱۸۴۰م و بهترین مثال دسته دوم شاهنامه فردوسی است.

1. Homer 2. Hesiod 3. troubadour
4. Kalevala 5. Elias Lönnrot

حماسه ۹

حماسه‌ها را، چه گفتاری و چه نوشتاری، چه به نظم و چه به نثر، به حماسه‌های اسطوره‌ای، پهلوانی، دینی، تاریخی و کمدی می‌توان تقسیم کرد. حماسه‌های کمدی غالباً نوعی نقیضه^۱ نسبت به حماسه است. نمونه معروف این‌گونه حماسه جنگ قورباغه‌ها و موشها^۲، به یونانی، منسوب به هومر است که نقیضه ایلید^۳ است. سطل دزدیده شده^۴ (۱۶۱۴م) به ایتالیایی، اثر تاسونی^۵ (۱۵۶۵-۱۶۳۵م)، میز دسته نوازندگان^۶ به فرانسه، اثر بوالو^۷ (۱۶۳۶-۱۷۱۱م)، دزدی زلف^۸ (۱۷۱۲م) به انگلیسی، ویلهلمینه^۹ (۱۷۴۴م) به آلمانی و موش و گربه به فارسی از عبید زاکانی (متوفی ۷۷۲ق) از دیگر نمونه‌های آن است. حماسه کمدی در غرب پس از رنسانس به وجود آمد و در ایران نتیجه خودآگاهی فرهنگی سراینده آن عبید زاکانی است، چنان‌که او در اشعار دیگر خود نیز پهلوانان حماسی را موضوع طنز و هزل ساخته است.

حماسه‌ها را می‌توان، برحسب محیطی که در آن پدید می‌آیند، به حماسه‌های بدوی، که در آنها عناصر شمنی و جادویی بسیار است، حماسه‌های توده‌ای یا پرولتاریایی و حماسه‌های اشرافی یا «آریستوکراتی» تقسیم کرد. نوع اخیر در تکامل خود نخست جای خود را به حماسه‌های پهلوانی-عشقی یا «رمانس^{۱۰}» و سپس به رمان می‌دهد و زبان آن نیز از نظم تبدیل به نثر می‌شود. در میان حماسه‌های آریستوکراتی از همه مهم‌تر حماسه ملی است. حماسه ملی

-
- | | | |
|-----------------------------|--------------------------------|----------------------|
| 1. parodie | 2. <i>Batrachomyomachia</i> | 3. <i>Iliad</i> |
| 4. <i>La Secchia rapita</i> | 5. Tassoni | 6. <i>Le Lutrin</i> |
| 7. Boileau | 8. <i>The Rape of the Lock</i> | 9. <i>Wilhelmine</i> |
| 10. romance | | |

حماسه‌ای است که، هماهنگ با سرشت ملی قومی، به شرح رویدادهایی که در ساخت ملت آن قوم نقش اساسی دارد، می‌پردازد و، به همین سبب، در میان آن قوم از رواج و محبوبیت ویژه‌ای برخوردار است. حماسه‌های ملی مشهور جهان به ترتیب تاریخی عبارت‌اند از: گیلگمش^۱، به بابل، از حدود دوهزار سال ق.م. این حماسه به زبانهای آکدی، بابلی کهن و نو، آشوری و حتی وجود داشته است. موضوع اصلی داستان آن جستجوی گیاه بیمرگی به کوشش پهلوان داستان گیلگمش، و ناکامی اوست. دیگر حماسه ایللیاد به یونانی، سروده هومر در نیمه دوم سده هشتم ق.م، شامل ۲۴ سرود، درباره جنگهای ده ساله تروا^۲ (به یونانی: ترویا)؛ دیگر حماسه بزرگ ایتید^۳، سروده ویرژیل، بزرگ‌ترین شاعر رومی، که سرایش آن از ۱۹ تا ۲۹ ق.م طول کشید. موضوع آن شرح سفر انه^۴ (به یونانی: آیناس^۵) با یارانش پس از سقوط تروا و تشکیل ملت روم است از اتحاد مردم تروا، که نماد فرهنگ‌اند، و مردم لاتین که نماد نیروی‌اند؛ دیگر مهابهارته^۶ به سنسکریت از سده چهارم م. موضوع داستان آن مبارزه میان دو شاخه از یک سلسله پادشاهی است. این حماسه دارای چندین داستان میان پیوست است، از آن میان داستان «نله^۷» و «دمینتی^۸» (که فیضی دکنی آن را به نظم درآورده است). همچنین حماسه دیگری هست از هندیان، با عنوان راماینه^۹، به معنی «کارنامه رام»، از سده سوم یا چهارم ق.م، منسوب به شاعری به نام والمیکی^{۱۰}. موضوع داستان شرح کوشش

1. *Gilgamesh* 2. Troie 3. *Aeneis* یا *Aeneid*
 4. *Énée* 5. *Aeneas* 6. *Mahābhārata* 7. Nala
 8. Damajanti 9. *Rāmāyana* 10. Walmiki

حماسه ۱۱

شاهزاده راماست در یافتن و آزاد کردن همسر خود به یاری پادشاه میمونها و وزیر خود از اسارت یک دیو. دیگر شاهنامه، سروده شاعر دانشمند ابوالقاسم فردوسی طوسی، براساس مأخذ مدون که سرایش آن در سال ۴۰۰ ق به پایان رسید. دیگر شانسون دورولان^۱ (سرود رولان)، به فرانسه کهن، در حدود سال ۱۱۰۰ م، محتملاً سروده کشیش دانشمندی مسیحی. موضوع داستان شرح رهبری رولان در ساقه لشکر شارلمانی^۲ (شارل بزرگ)، امپراتور (۸۰۰-۸۱۴ م) روم غربی و کشته شدن او پس از غافلگیر شدن به دست دشمن است. دیگر حماسه سید^۳ (مأخوذ از عربی، به معنی «سید»، «آقا») و آن لقب تاریخی و پهلوان ملی اسپانیا، به نام رودریگو دیاز^۴ (سده یازدهم م) است. موضوع داستان طرد شدن سید به فرمان پادشاه آلفونسوی ششم^۵ و سرانجام پیروزی او بر اعراب اسپانیاست. دیگر حماسه بئوولف^۶، به انگلیسی کهن، سروده کشیشی دانشمند (سده یازدهم م) است که موضوع آن شرح پهلوانیهای بئوولف در کشور دانمارک است. مهم ترین کار او کشتن دو عفريت آبی و سرانجام کشته شدن او به دست اژدهاست. دیگر سرود ایگور^۷ (پایان سده دوازدهم م) به روسی است که موضوع آن لشکرکشی بدفرجام امیر ایگور بر ضد قیچاقها (به روسی: پولووتسیها^۸) است. دیگر سرود نیبلونگن^۹ (آغاز سده سیزدهم م) است به آلمانی میانه از شاعر ناشناسی اتریشی. موضوع

-
1. *Chanson de Roland*
 2. Charlemagne
 3. *Cid*
 4. Rodrigo Diaz
 5. Alfonso VI
 6. *Beowulf*
 7. *Igor*
 8. Polovtses
 9. *Nibelungenlied*

داستان آن ازدواج زیگفرید^۱ با کریهیلد^۲، خواهر گونتر^۳، شاه بورگوندها^۴ از یک سو، و ازدواج گونتر با برونهیلد^۵، ملکه مغرور ایسلند، از سوی دیگر، و کشته شدن زیگفرید به تحریک برونهیلد و به دست هاگن^۶، درباری فریبکار ددخوی، و ازدواج کریهیلد، پس از مرگ زیگفرید، با اتسل^۷ (آتیل^۸) است، که با به دست آوردن فرصت، به خونخواهی زیگفرید، انتقام سختی از قاتلان او می‌گیرد و خود نیز به قتل می‌رسد. دیگر حماسه سوار پلنگینه‌پوش (۱۲۰۰م)، به زبان گرجی، است، سروده شوتا روستاوی^۹. موضوع این حماسه، که در واقع نوعی رمانس است، شرح دلاوری و عشق پهلوان داستان است. دیگر حماسه لوزیاد^{۱۰} به معنی «أخلاف لوزو» (۱۵۷۰م)، به زبان پرتغالی، سروده لویس د کاموئش^{۱۱}، شاعر ملی پرتغال (۱۵۲۴-۱۵۸۰م). لوزو، نیای اسطوره‌ای پرتغالی‌ها به شمار می‌رود و موضوع این داستان یافتن راه دریایی به هند است. این حماسه دارای چند داستان میان پیوست است. دیگر کالوالا به زبان فنلاندی که آن را شاعری دانشمند به نام الیاس لونروت (نک: بالاتر)، براساس روایات شفاهی سرود و به سال ۱۸۴۰م منتشر کرد. موضوع داستان جنگهای میان فنلاندیها و لاپها^{۱۲} است. در ایرلند نیز اسطوره‌های حماسی کوخولین^{۱۳}، قهرمان اسطوره‌ای، به زبان ایرلندی میانه که ریشه در روایات سلتی دارند برخوردار از اعتبار ملی‌اند.

در برابر حماسه‌های ملی می‌توان همچنین از حماسه‌های ساختگی

-
- | | | |
|---|--------------------|----------------------|
| 1. Siegfried | 2. Kriemhild | 3. Gunther |
| 4. Burgondes | 5. Brunhilde | 6. Hagen |
| 7. Etzel | 8. Attila | 9. Shotha Rusthaweli |
| 10. <i>Os Lusíadas</i> (<i>Lusiads</i> : به‌انگلیسی) | 11. Luiz de Camões | |
| 12. Lapps | 13. Cú Chulainn | |

حماسه ۱۳

سخن گفت، مانند سوار رویین تن (۱۸۳۳م) به روسی، اثر الکساندر پوشکین^۱، دربارهٔ پترکبیر، یا قیصرنامه اثر شاعر دانشمند و مہین دوست، ادیب پیشاوری (متوفی ۱۳۰۹ش) دربارهٔ ویلهلم دوم^۲، امپراتور آلمان.

حماسه‌سرایی در ایران. در آغاز این مقاله گفته شد که مندرجات برخی از یشتهای اوستا به خوبی نشان می‌دهد که ایران در ادب حماسی پیشینه‌ای بس کهن و پربردار داشته است. در تألیفات نویسندگان یونانی و رومی نیز گزارشها و اشارہهایی به ادبیات حماسی در زمان مادها و هخامنشیان هست. این اخبار، هر چه جلوتر می‌آییم، در نوشته‌های پهلوی و بیزانسی و ارمنی و به ویژه در عربی و فارسی بیشتر می‌شود، ولی، از بخت بد، از خود آثار حماسی به زبانهای ایرانی کهن و میانه، جز یادگار زریران*، به پهلوی که باید آن را برای زمان خود حماسه‌ای دینی دانست، و کارنامهٔ اردشیر بابکان که حماسه‌ای اسطوره‌ای - تاریخی است، و قطعه‌ای ناقص به سُغدی دربارهٔ نبرد رستم با دیوان (نک: قریب، ص ۲۴۹-۲۵۴)، چیز دیگری برجای نمانده است و حتی ترجمه‌های مستقیم آن آثار به عربی و فارسی نیز از میان رفته است و آنچه در دست است بازنویسها و نقلهای فشرده‌ای از برخی از آن آثار و سپس منظومه‌های حماسی فارسی به ویژه شاهنامه است.

از راه یک سند مانوی می‌دانیم که حماسه‌سرایان دوره‌گرد را گوسان می‌نامیدند (نک: بویس، ص ۱۱). این نام در برخی از متون فارسی، مانند ویس و رامین (نک: فخرالدین اسعد گرگانی، ص ۳۰۰، بیت ۱۲ و ۱۵) و مجمل‌التواریخ والقصص (ص ۶۹) و همای‌نامه

1. Aleksander Pushkin

2. Wilhelm II

(بیت ۱۶۳۱) نیز گزارش شده است. در شاهنامه (نک: فردوسی، به‌کوشش خالق مطلق، ج ۶، ص ۶۱۱، بیت ۲۵۴۹)، از این سرایندگان به لوری یاد شده است، ولی در *مجملة التواریخ* درباره همان روایت شاهنامه آنها را هم لوری و هم گوسان نامیده است. البته این گوسانها همه دوره‌گرد نبودند، بلکه هنرمندترین آنها در دربارها راه می‌یافتند، چنان‌که گوسانی که در ویس و رامین و همای‌نامه سرود می‌خواند گوسانی درباری است. روایت چگونگی راه یافتن بارید به دربار پرویز نیز مؤید این معنی است (فردوسی، به‌کوشش خالق مطلق، ج ۸، ص ۲۸۱، بیت ۳۶۳۷ به بعد). در شاهنامه همچنین از این خنیاگران که در بزهای درباری سرود پهلوانی می‌خواندند چند جا یاد شده است (همان، چاپ مسکو، ج ۸، ص ۴۱۷، بیت ۱۶۸۳؛ همان، به‌کوشش خالق مطلق، ج ۸، ص ۲۸۴، بیت ۳۶۶۹). در ایران اسلامی از سرگذشت این گوسانها آگاهی چندانی نداریم. احتمالاً رودکی (سراینده، نوازنده و خواننده) در جوانی و در آغاز کار خود در سلک همین گوسانها بود و سپس، به سبب هنر بیشتر خود، مانند بارید به دربار راه یافته بود (نک: خالق مطلق، گل رنجهای کهن، ص ۲۵). پس از آن ردّ این گوسانها را در ایران گم می‌کنیم، ولی وجود کوراوغلوخوانها و عاشیقها در قفقاز و تاجیکستان و برخی دوتار نوازان در خراسان نشان می‌دهد که این سرایندگان همچنان به هنر خود ادامه می‌دادند. می‌توان حدس زد که این سرایندگان چون کارشان، نه تنها با آواز، بلکه با موسیقی نیز همراه بود، از زمان صفویّه در درون مرزهای ایران امروزی کمتر خواستار داشتند و جای خود را به نقّالها داده بودند.

در ایران، گذشته از گوسانها و نقّالها، کسانی نیز به نام «شاهنامه‌خوان» و «دفترخوان» شهرت داشتند که کارشان خواندن

داستان از روی کتاب بود. این شغل نیز در ایران پیشینه‌ای کهن داشت، زیرا در شاهنامه از این گروه هم برای زمان پیش از اسلام (فردوسی، به کوشش خالقی مطلق، ج ۸، ص ۶، بیت ۳۱-۳۲) و هم برای زمان فردوسی (همان، ج ۱، ص ۱۳، بیت ۱۲۶) یاد شده است. حماسه یادگار زریران به دلایل چندی به یک اصل پارسی برمی‌گردد (نک: غیبی، ص ۱ به بعد). از اینجا می‌توان احتمال داد که، دست‌کم از پایان دوران اشکانی، نگارش روایات حماسی کم‌کم رواج یافته بود. وجود برخی نوشته‌ها به زبان پهلوی، مانند یادگار زریران، کارنامه اردشیر بابکان، خسرو قبادان و ریدک و پندنامه بزرگمهر بختگان و وجود دو سه نوشته به عربی، مانند عهد اردشیر و توقیعات کسری انوشیروان (در ترجمه فارسی آن به قلم محمد طباطبایی زواری از سده یازدهم ق) و یا گزارش کسانی چون ابن ندیم (ص ۲۴۴، ۳۰۵) و مسعودی (مروج الذهب، ص ۲۲۹، ۲۶۷؛ التنبیه والاشراف، ص ۸۲) درباره نوشته‌هایی به زبان پهلوی همچون داستان رستم و اسفندیار*، داستان بهرام چوبین، کتاب سکیسران، کتاب پیگار و غیره نشان می‌دهد که این آثار پیش از راه یافتن به خدای‌نامه*ها به گونه نگارشهای جداگانه وجود داشتند. پس از ترجمه برخی از نگارشهای خدای‌نامه به زبان عربی (نک: قزوینی، ص ۸، ۵۷-۶۰)، نوبت به ترجمه‌ها و گردآوری‌های منشور و منظوم به زبان فارسی می‌رسد.

کهن‌ترین گزارشی که درباره روایات حماسی منشور به زبان فارسی داریم منسوب به آزاد سرو* مروی است که، در آغاز سده سوم ق، در دستگاه احمد بن سهل در مرو می‌زیست و کتاب او بیشتر مربوط به روایات رستم و خاندان او بود و بعید نیست که کتاب او ترجمه همان کتاب سکیسران بوده باشد. اثر دیگر منشور شاهنامه

ابوالمؤید بلخی* بود (نک: عنصرالمعالی، ص ۴؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۲-۳؛ ابن‌اسفندیار، ص ۶۰) که گویا به شاهنامه بزرگ شهرت داشت (نک: بلعمی، ج ۱، ص ۴، ۱۳۳). اثر دیگر حماسی و منثور کتاب کرشاسپ از ابوالمؤید بود (نک: تاریخ سیستان، ص ۱، ۳۵) که گویا همان ابوالمؤید بلخی است. اثر دیگر منثور اخبار فرامرز بود که به گزارش تاریخ سیستان (ص ۷) «جداگانه دوازده مجلد» بود. اثر منثور دیگر شاهنامه ابومنصوری* است که از آن تنها دیباچه آن برجای مانده است. برای تهیه این کتاب به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق* فرمانروای طوس، کاردار او ابومنصور معمری* از شهرهای خراسان کسانی را به طوس خوانده بود. در دیباچه کتاب از چهار تن آنها نام رفته است: شاج، پسر خراسانی از هرات؛ یزدان‌داد، پسر شاپور از سیستان؛ ماهوی خورشید، پسر بهرام از نساپور و شادان، پسر برزین از طوس. شاید این هیئت بیش از چهار تن بودند، چون پس از ذکر نام این چهار تن، آمده است: «و از هر شارستان گرد کرد». ولی این چهار تن باید زردشتی پهلوی‌دان بوده باشند و کار آنها ترجمه یکی از دستنویسهای خدای‌نامه به فارسی بوده باشد. دلیل اینکه پهلوی‌دان بودند این است که اگر قصد این بود که کتابی را از زبان عربی ترجمه کنند یا از تألیفهای فارسی گرد آورند، دیگر نیازی نبود که کسانی را از شهرهای خراسان به طوس بیاورند، بلکه در همان طوس نیز کسانی بودند که این کار از آنها برآید. همچنین آنها نقال یا گویندگان شفاهی روایات هم نبودند، چون در دیباچه کتاب (قزوینی، ص ۳۴) «خداوند کتب» خوانده شده‌اند. دلیل دیگر اینکه سرمشق ابومنصور در تهیه شاهنامه‌اش ترجمه کللیه و دمنه به قلم ابن‌مقفع*، به فرمان مأمون، از پهلوی به عربی بود (همان، ص ۳۱-۳۴). یعنی هدف او

ترجمه کتاب مهمی از زبان پهلوی بود و نه گردآوری روایات شفاهی این و آن. و اما دلیل اینکه این چهار تن زردشتی بودند، یکی این است که در این زمان در میان ایرانیان مسلمان کسی که با زبان و به ویژه با خط پهلوی آشنا باشد کمتر یافت می‌شد، و دیگر اینکه در ذکر نام این چهار تن و نام پدر آنها جمعاً نه نام آمده است، ولی حتی یکی از این نامها هم نام عربی نیست. و اما دلیل اینکه کار آنها ترجمه یکی از دستنویسهای خدای نامه بود یکی این است که عنوان کتاب را شاهنامه نامیده‌اند (همان، ص ۳۶) و این عنوان ترجمه فارسی خدای نامه است، و دیگر اینکه محتوای آن را «از کی نخستین... تا یزدگرد شهریار» نوشته‌اند (همان، ص ۳۵-۳۶)، و این محتوای خدای نامه‌ها و شاهنامه‌ها بود. با این همه، این کتاب تنها ترجمه خدای نامه نبوده، بلکه دست‌کم سه مأخذ دیگر نیز داشت: نخست گرفتن برخی از داستانهای رستم از کتاب آزاد سرو مروی به فارسی و پخش کردن آنها در بخش داستانی کتاب در جاهایی که مناسب تشخیص داده بودند؛ دوم افزودن ترجمه فارسی بخش اسکندر از یکی از ترجمه‌های پهلوی به عربی آن؛ سوم ترجمه برخی گزارشها از متون مکاشفه و پیشگویی که پس از حمله عرب به پهلوی نگارش یافته بود. تألیف شاهنامه ابومنصوری در محرم سال ۳۴۶ق به پایان رسیده بود.

اثر منثور دیگر تاریخ بلعمی (۳۵۲ق) است که در بخش تاریخ ایرانیان، جز ترجمه آزادی از تاریخ الرسل والملوک طبری، مطالبی را نیز از ترجمه‌های دیگر خدای نامه گرفته و افزوده است. در دستنویسهای متعدد این کتاب برخی روایات با یکدیگر تفاوت فاحش دارند.

آگاهی از دو اثر منثور دیگر را وامدار شهردان بن ابی‌الخیر

هستیم. او در تألیف خود، زهت‌نامه‌ی علایی (ص ۳۴۲)، از سه تن مؤلف و مترجم روایات کهن ایرانی نام می‌برد: ابوالمؤید بلخی، رستم لارجانی و پیروزان معلّم. درباره‌ی ابوالمؤید تنها به یک جمله بسنده کرده است: «و ابوالمؤید بلخی بسیار به هم آورده است» (همان‌جا). این جمله می‌رساند که تألیف ابوالمؤید کتابی پر حجم بود، و تأییدی است بر شهرت آن به شاهنامه‌ی بزرگ. شهردان درباره‌ی آن دو تن دیگر آگاهی بیشتری به دست می‌دهد. بنا بر گزارش او، عنوان کتاب رستم لارجانی گردنامه بود و آن کتابی بود در چند مجلد و دست‌کم دارای «پانصد گُراسه بزرگ» و موضوع آن «از کیومرث تا پادشاهی شمس‌الدوله ابوطاهر» (همان‌جا) دیلمی (متوفی ۴۱۲ ق) در همدان بود. یعنی رستم لارجانی تاریخ ایران اسلامی را تا زمان خود به دنباله یکی از ترجمه‌های خدای‌نامه افزوده بود. و امّا آن مؤلف دیگر، یعنی پیروزان، به گزارش شهردان، معلّم شمس‌الملک فرامرزن علاء‌الدوله (گویا علاء‌الدوله کاکویه فرمانروای اصفهان، از ۳۹۸ ق به بعد) بود و به فرمان او پیروزان کتابی از روایات ایرانی را از پهلوی به پارسی دری برگردانیده بود. این کتاب، که شهردان آن را در اصفهان دیده و از آن برای فصلی از تألیف خود یادداشت برداشته بود، میان ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ ورق داشت (نک: همان‌جا).

اینها چند اثر و مجموعه‌هایی از روایات حماسی منثورند که، میان آغاز سده چهارم تا ربع نخستین سده پنجم ق، به زبان فارسی ترجمه و تألیف شده بودند، ولی، از بخت بد، جز تاریخ بلعمی و دیباجه شاهنامه ابومنصوری بقیّه از دست رفته‌اند. جز این آثار، چنان که پایین‌تر اشاره خواهد شد، به موجب بعضی قرائن آثار حماسی منثور دیگری نیز از سده‌های چهارم و پنجم ق بوده‌اند که ما از آنها خبر موثقی نداریم.

از منظومه‌های حماسی سده چهارم ق آنچه از آن آگاهی دقیق داریم، نخست شاهنامه مسعودی مروزی است که تنها سه بیت از آن برجای مانده است (نک: مقدسی، ج ۱، ص ۱۳۸، ۱۷۳؛ ثعالی نیشابوری، ص ۳۸۸. در کوشش‌نامه ایرانشان [ایران‌شاه] بن ابی‌الحیر، بیت ۷۳۳۵، نیز از مسعودی و اثر او نام برده می‌شود که گویا همین مسعودی مروزی و شاهنامه اوست). دیگر شاهنامه فردوسی است که ۱۰۱۵ بیت آن، از آغاز پادشاهی گشتاسپ، از ابومنصور دقیق^{*} است. تنها مأخذ این کتاب شاهنامه ابومنصور بود که در بالا از آن نام رفت. در اینجا به این نکته توجه می‌دهیم که در شاهنامه همه نوع حماسه، اعم از اسطوره‌ای، پهلوانی، دینی، تاریخی و پهلوانی-عشقی یا رمانس هست. ما در پایان این گفتار به علت این امر اشاره‌ای خواهیم داشت. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه (ص ۹۹) از شاهنامه اثر ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر نیز نام می‌برد که از هویت او و اثر او خبر دیگری نداریم و به حدس نگارنده محتملاً همان شاهنامه ابوالمؤید بلخی است.

پس از شاهنامه فردوسی آثار حماسی منظوم بسیاری که هیچ‌یک از تأثیر شاهنامه به دور نمانده‌اند پدید آمد. در زیر، فهرست‌وار، از برخی از مهم‌ترین آنها نام می‌بریم:

حماسه‌های ملی: گرشاسپ‌نامه^{*} (۴۵۸ق) سروده ابونصر اسدی طوسی؛ بهمن‌نامه^{*} و کوشش‌نامه^{*} (پایان سده چهارم و آغاز سده پنجم ق)، سروده ایران‌شاه بن ابی‌الحیر؛ فرامرزنانه^{*} (نیمه دوم سده ششم ق)، سروده رفیع‌الدین مرزبان فارسی (نک: نحوی، «ملاحظات دربار فرامرزنانه و سراینده آن»); بانوگشسب‌نامه^{*}، کک‌کوهزاد^{*} و شبرنگ‌نامه^{*}، محتملاً هر سه سروده همان شاعر فرامرزنانه؛ جهانگیرنامه گویا از سده هفتم ق سروده قاسم مادح؛ دو برزنانه^{*}،

یکی احتمالاً از سده هفتم ق سروده شمس‌الدین محمد کوسج و دیگری احتمالاً از سده دهم ق، سروده عطایی (نک: نحوی، «ناگفته‌هایی دربارهٔ بزونامه»).

حماسه‌های تاریخی: اسکندرنامه (پایان سده ششم ق)، سروده الیاس بن یوسف نظامی گنجوی؛ ظفرنامه (۷۳۵ ق)، سروده حمدالله مستوفی قزوینی؛ شهنشاه‌نامه* (آغاز سده سیزدهم ق)، سروده فتحعلی خان صبای کاشانی.

حماسه‌های دینی: خاوران‌نامه (۸۳۰ ق)، سروده ابن‌حسام قهستانی؛ صاحبقران‌نامه (۱۰۷۳ ق)، از شاعری ناشناس؛ حملة حیدری (سده دوازدهم ق)، سروده میرزا محمد رفیع خان باذل و ابوطالب اصفهانی؛ خداوندنامه (سده سیزدهم ق)، سروده فتحعلی خان صبای کاشانی؛ اردیبهشت‌نامه (سده سیزدهم ق)، سروده سروش اصفهانی (برای شرح بیشتر دربارهٔ حماسه‌های ملی، تاریخی و دینی، نک: صفا، حماسه‌سرایی در ایران).

در کنار منظومه‌های حماسی بالا، چند منظومهٔ پهلوانی - عشقی یا «رمانس» نیز هست، همچون: ورقه و گلشاه (سده پنجم ق)، سروده عیوقی؛ همای‌نامه (احتمالاً سده ششم ق) از شاعری ناشناس؛ همای و همایون (۷۳۲ ق) و گل و نوروز (۷۴۲ ق)، هر دو سرودهٔ خواجه کرمانی. همچنان که فردوسی شاهنامه را براساس اثر منشور شاهنامهٔ ابومنصوری سروده است، برخی از منظومه‌های حماسی پس از او نیز دارای مأخذی منشور بوده‌اند، هر چند سراینده‌گان آنها فرضاً در امانتداری مانند او نبوده باشند. مثلاً شاعر کوش‌نامه (ایران‌شاه‌بن ابی‌الخیر، بیت ۱۲۷ به بعد) ادعا دارد که داستان را براساس مأخذی منشور که جوانی به نام بوعلی به او داده بود سروده است. شاعر فرامرزنامه نیز مؤلف مأخذ خود را آزاد سرو مروی نام برده است

(نک: مرزبان فارسی، بیت ۷۲۹، ۱۰۵۵). همچنین محتمل است که اساس *گرشاسپ‌نامه* اسدی کتاب *کرشاسپ ابوالمؤید*، یا بخشی از *شاهنامه* او بوده باشد. در جزو آثار منشور حماسی، کتابی نیز با عنوان *رستم‌نامه* هست که صورت منشور برخی حماسه‌های منظوم همچون *ببریان*، *کک کوهزاد* و *برزونامه* را دارد. صورت منشور داستان اخیر در کتابی با عنوان *احیاءالملوک* نوشته شاه حسین سیستانی نیز آمده است. در اینجا برای قیاس باید یادآور شد که داستانهای ویس و رامین و *سندبادنامه* نیز اصل منشوری داشتند. همچنین *کلیله و دمنه* به عربی و فارسی هم صورت منشور و هم صورت منظوم داشته است (صورت منشور آن به عربی از ابن مقفع و صورت منظوم آن به عربی از ابان بن عبد الحمید لاحق). صورتهای منشور آن به فارسی از ابوالفضل بلعمی و نصرالله منشی و محمد بخاری و صورتهای منظوم آن به فارسی از رودکی و قانعی طوسی).

گذشته از روایات حماسی منشور در سده‌های چهارم و پنجم ق، که بیشتر آنها مستقیم یا با میانجی ترجمه عربی به زبان پهلوی برمی‌گشتند، ادبیات حماسی منشور همچنان در کنار حماسه‌های منظوم ادامه می‌یابد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: *اسکندرنامه* (متمماً سده ششم ق)، از نویسنده‌ای ناشناس؛ *ابومسلم‌نامه* و *داراب‌نامه* (متمماً سده ششم ق)، از ابوطاهر طرسوسی؛ *سمک عیار* (متمماً سده هفتم ق)، نوشته فرامرز کاتب ازجانی؛ *فیروزشاه* (متمماً سده نهم ق)، نوشته محمد بیغمی؛ *حسین‌کرد شبستری* (سده یازدهم ق)؛ *حماسه دینی مختارنامه* (سده دهم ق)، نوشته واعظ هروی؛ *ملک جمشید* و *امیرارسلان* (سده سیزدهم ق)، نوشته محمدعلی نقیب‌الممالک. نثر برخی از این آثار همچون *اسکندرنامه*، *داراب‌نامه*، *سمک عیار* و *فیروزشاه* ادبی‌تر و نثر بقیه به زبان عامیانه نزدیک‌تر است. در بیشتر

این آثار، نثر با بیتهایی زیور داده شده است. دور نیست که این شیوه در آمیختن نثر و نظم در ادبیات ایران دارای پیشینه‌ای کهن بوده باشد، چنان‌که یادگار زریران نیز نثری آمیخته به شعر است. بر آثاری که در بالا نام آنها رفت، باید طومار نقّالان را نیز افزود. دو تا از این نوع طومار با عنوان هفت لشکر و رستم و سهراب از مرشد عباس زریری منتشر شده‌اند. برخی از روایات حماسی رایج در میان توده مردم را هم ابوالقاسم انجوی شیرازی گردآوری و با عنوان فردوسی‌نامه در سه مجلد منتشر کرده است.

از بررسی حماسه‌های فارسی باید نتیجه گرفت که تحوّل حماسه، بدان‌گونه که در سده‌های میانه در اروپا روی داده است، یعنی تحوّل حماسه‌های بدیهی و گفتاری و نوشتاری، نخست به «رمانس» و سپس به «رمان»، با تحوّل حماسه‌های فارسی به‌هیچ‌روی سازگار نیست، بلکه در زبان فارسی همه نوع حماسه از بدیهی و گفتاری و نوشتاری، از پهلوانی و دینی و تاریخی و رمانس، چه به نثر و چه به شعر، از آغاز سده چهارم تا پایان سده سیزدهم ق کما بیش در کنار یکدیگر بوده‌اند و حتی در خود شاهنامه گونه‌های حماسه‌های اسطوره‌ای، پهلوانی، دینی، تاریخی و رمانس در یک کتاب گرد آمده‌اند. علّت ناهمخوانی تحوّل حماسه در فارسی با تحوّل آن در سده‌های میانه در غرب از اینجاست که حماسه‌های فارسی نخست ترجمه و بازپردازیهایی از حماسه‌های پهلوی بودند و سپس به تقلید از شاهنامه در همه گونه‌های خود ادامه یافتند. باید توجه داشت که پیروزی نظامی عرب بر ایران احساسات ملی ایرانیان را برای آفرینش حماسه‌های نو برنینگخت، بلکه واکنش احساسات ملی آنها سبب پدید آمدن نهضت ترجمه از پهلوی به عربی شد، که ترجمه آثار حماسی تنها بخشی از این نهضت بود، منتها بخشی که احساسات ملی را

آشکارتر و برافروخته‌تر نشان می‌داد. بر پایه قرائنی می‌توان همین نظر را کمابیش درباره حماسه‌های زمان اشکانی و ساسانی نسبت به زمان پیش از آن، یعنی پیش از پیروزی اسکندر، صادق دانست.

منابع: ابن‌اسفندیار، بهاء‌الدین محمدبن حسین، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۰ش؛ ابن‌ندیم، محمدبن اسحاق، الفهرست، به کوشش گ. فلوگل، لایپزیگ، ۱۸۷۲م؛ ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، به کوشش ا. زاخانو، لایپزیگ، ۱۹۲۳م؛ انجوی شیرازی، ابوالقاسم، فردوسی‌نامه، تهران، ۱۳۶۳ش؛ ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه، به کوشش جلال متینی، تهران، ۱۳۷۷ش؛ بلعمی، ابوعلی، تاریخ بلعمی، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۵۳ش؛ تاریخ سیستان، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۵۳ش؛ ثعالی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک، غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم، به کوشش ه. زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰م؛ جاحظ، ابوعثمان، المحاسن والأضداد، به کوشش گ. فن. فلوتن، لیدن، ۱۸۹۸م؛ خالقی مطلق، جلال، گل‌رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، ۱۳۷۲ش؛ هبو، یادداشتهای شاهنامه، نیویورک، ۱۳۸۰ش؛ بخش دوم، نیویورک، ۱۳۸۳ش؛ شهردان‌بن ابی‌الخیر، نزهت‌نامه علایی، به کوشش فرهنگ جهانیور، تهران، ۱۳۶۲ش؛ صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳ش؛ عنصرالمعالی، کیکاووس‌بن اسکندر، قابوس‌نامه، تهران، ۱۳۵۲ش؛ فخرالدین اسعدگرگانی، ویس و رامین، به کوشش م. تودوا و ا. گوخاریا، تهران، ۱۳۴۹ش؛ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، نیویورک، ۱۳۶۶ش / ۱۹۸۸م به‌بعد؛ هبو، همان، به کوشش رستم علی‌یف، مسکو، ۱۹۷۰م؛ قریب، بدرالزمان، «پژوهشی پیرامون روایت سغدی داستان رستم»، مهر و داد و بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار)، تهران، ۱۳۷۷ش؛ قزوینی، محمدبن عبدالوهاب، «مقدمه قدیم شاهنامه»، بیست مقاله قزوینی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۲ش؛ مجمل‌التواریخ والقصص، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۸ش؛ مرزبان‌بن رستم فارسی، رفیع‌الدین، فرامرزننامه، به کوشش مجید صمدی، تهران، ۱۳۸۲ش؛ مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین، التنبیه والاشراف، به کوشش عبدالله اسماعیل الصاوی، بغداد، ۱۳۵۷ق / ۱۹۳۸م؛ هبو، مروج‌الذهب، به کوشش ش. پلا، بیروت، ۱۹۶۶م؛ مقدسی، مطهرین طاهر، البدء والتاریخ، به کوشش ک. هوار، پاریس، ۱۸۹۹م؛ نظامی گنجوی، الیاس‌بن یوسف، خسرو و شیرین، به کوشش ل. ا. خه‌تاقوروف، باکو، ۱۹۶۰م؛ همای‌نامه، به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۸۳ش؛

Boyce, M., «The Parthian gosan and Iranian minstrel tradition»,
Journal of the Royal Asiatic Society (JRAS), 1957; Rapp, A.,
«Die Religion und Sitte des Perser...», *Zeitschrift der Deutschen
Morgenländischen Gesellschaft (ZDMG)*, 1866.

جلال خانی مطبق

شاهنامه‌سرایی دَرِ ایران

سرایش و نگارش شاهنامه، یعنی ایجاد مجموعه‌ای آمیخته از اسطوره، تاریخ، داستانهای پهلوانی، رُمانس، شگفتیها (عجائب و غرائب) و پند و اندرز (بدون آنکه هر مجموعه‌ای الزاماً شامل همه این زمینه‌ها باشد)، چه به گونه منظوم (شاهنامه‌سرایی) و چه به گونه مثنوی (شاهنامه‌نویسی)، و نیز مصوّر کردن برخی از این آثار (شاهنامه‌نگاری) در ایران پیشینه‌ای دراز دارد. نخستین آگاهی ما درباره چنین تألیفی از کتاب عهد عتیق است. در آنجا در کتاب استر^۱ (به گزارش این کتاب، استر ملکه یهودی دربار ایران بود. استر به معنی «ستاره» نام ایرانی اوست. نام اصلی او حَدَسَا^۲ به معنی «موزد» است) می‌خوانیم که در زمان پادشاه أَخْشَوِیْرُوش^۳ (أَخْشُورُش نیز ثبت شده است)، یعنی خشایارشا (حک: ۴۸۶-۴۶۵ ق م) وقایع را در کتاب تواریخ ایام ثبت می‌کردند (استر، ۲: ۲۳) و یک شب که پادشاه را خواب نمی‌برد، دستور داد تا کتاب تذکره تواریخ ایام را برای او بیاورند و بخوانند (استر، ۱: ۶). در همین کتاب (استر، ۱۰: ۲) آمده است: «آیا همه کارهای توانایی و قدرت خشایارشا و اخبار مُردخای [کاهن یهودی]، که پادشاه او را سرافراز کرده بود، در کتاب

1. *Esther*

2. *Hadassa*

3. *Axšwērōš*

عزرا^۱ (۴: ۱۴-۱۵) دوبار از همان کتاب نام رفته است. در نامه‌ای که حاکم اورشلیم و برخی از بزرگان آنجا دربارهٔ وضع یهودیان به اردشیر (اردشیر دوم ملقب به دراز دست، حک: ۴۰۴-۳۶۱ ق م) می‌نویسد آمده است: «... ما به پادشاه نوشتیم تا او با خیر باشد و در کتاب تواریخ نیاکان او جستجو کنند. سپس پادشاه از کتاب تواریخ شناخت و پی خواهد برد...». از مطالبی که از کتاب استر و عزرا نقل شد، به خوبی آشکار می‌شود که سخن از یک کتاب واحد با عنوان واحد است که در آن نخبهٔ اخبار و وقایع را که شامل روزگار ماد به بعد می‌شد ثبت کرده بودند. زمان تألیف کتابهای استر و عزرا را سده‌های چهارم یا سوم ق م تعیین کرده‌اند، یعنی حداکثر صد و پنجاه سال پس از روزگار خشایارشا و پنجاه سال پس از روزگار اردشیر دوم.

در دربار همان اردشیر دوم، از سال ۴۰۵ ق م به بعد، پزشک و مورّخی یونانی، به نام کتزیاس^۲، می‌زیست و او کتابی با عنوان پرسیکا^۳ تألیف کرده بود که متأسفانه تنها پاره‌های پراکنده‌ای از آن به یونانی و ترجمهٔ لاتینی باقی مانده است. مورّخ یونانی دیگری، به نام آگاتیاس^۴ (متوفی ۵۸۲ م) مأخذ کتزیاس را به یونانی *basilikai diphtherei* به معنی «دفترشاهی» نامیده است و گردآورندهٔ آلمانی پاره‌نوشت‌های کتزیاس این عنوان را «شاهنامه» ترجمه کرده است (نک: کونیک، ص ۱). دقت در پاره‌نوشت‌های کتزیاس نشان می‌دهد که مأخذ او، یعنی دفترشاهی (خدای نامه / شاهنامه)، نیز آمیخته‌ای از رویداد و داستان بوده است. ما کمابیش همین شیوه را در کتاب

1. *Esra*

2. *Ktesias*

3. *Persica*

4. *Agathias*

پرورش کوروش^۱ اثر گزنوفون^۲ نیز می‌بینیم. هملیه لین: ای ندرز اخیلیر. ۲۷۷
ویژه «کارنامگ» های ادبیات ساسانی را به یاد می‌آورد.
با دقت در آنچه ابومنصور ثعالی (ص ۴۵۸-۴۷۳) و طبری (حلقه
دوم، ص ۷۱۰-۷۱۱) در شرح تاریخ اشکانیان آورده‌اند و هر دو
مطالب خود را به احتمال بسیار و حتی بی‌گمان از کتاب مفقود الکبیر
فی التاریخ، اثر ابن‌خردادبه (متوفی ۳۰۰ق)، برگرفته و خلاصه
کرده‌اند (طبری مطالب را خیلی بیشتر از ثعالی خلاصه کرده است)،
می‌توان به روشنی دید که همان روش خدای‌نامه‌نویسی زمان
ساسانیان، یعنی آمیختن رویدادهای تاریخی و حماسه و رمانس و
شگفتیها و خطبه شاهان و حکمت و اندرز، نه تنها پیش از آن در
زمان اشکانیان مرسوم بود، بلکه اشکانیان این سنت ادبی را از
هخامنشیان گرفته و به ساسانیان منتقل کرده بودند (نک: خالقی
مطلق، ص ۶۴-۶۷).

با آنکه هیچ‌یک از نگارشهای خدای‌نامه به زبان پهلویگ و
پارسیگ و یا حتی یکی از ترجمه‌های آن به عربی و فارسی در دست
نیست، ولی باز از راه منابع عربی و فارسی اخبار چندی درباره
خدای‌نامه‌های زمان ساسانی در دست داریم: در شاهنامه فردوسی
چند بار به رسم خواندن داستانهای باستان در مجالس شاهان اشاره
شده است. مثلاً در مجلس بهرام گور نامه باستان می‌خواندند: «همان
شاه چون مجلس آراستی / همه نامه باستان خواستی» (ج ۶، ص ۴۲۲،
بیت ۳۱۹)، و یا آمده است که برای همین پادشاه، در راه شکار،
سرگذشت شاهان می‌خواندند: «بر او داستانها همی خواندند / ز جم و
فریدون سخن راندند» (ج ۶، ص ۴۴۵، بیت ۳۵۷). و یا هر مزد از

1. *Cyrupaedie*

2. Xenophon

۸ پسرش دوسویو شلی هلمو هدیایکه مرد پیر داننده‌ای را که تاریخ شهریاران را بداند پیش او بفرستد تا برای او از دفتری بخواند. این مثال تا حدی ما را به یاد گزارش کتاب *استر* درباره خشیارشا می‌اندازد. البته هر مزد را کور کرده بودند و خود نمی‌توانست بخواند، ولی، اگر هم می‌توانست، چنین کاری را دفترخوانها به عهده داشتند: «دگر آنکه داننده مردی کهن / که از شهریاران گزارد سخن / نبشته یکی دفتر آرد مرا / بدان درد و سختی سر آرد مرا» (ج ۸، ص ۶، بیت ۳۱-۳۲)؛ و یا بهرام چوبین در مجلس یزم از رامشگری می‌خواهد که داستان «هفت خان اسفندیار» را بخواند: «بفرمود تا خوان بیاراستند / می و رود و رامشگران خواستند / به رامشگری گفت کامروز رود / بیاری با پهلوانی سرود / نخوانیم جز چامه هفت خان / بر این می گساریم، لختی بخوان / که چون شد به رویین دز اسفندیار / چه بازی نمود اندر آن روزگار» (ج ۷، ص ۶۰۷، بیت ۱۶۹۴-۱۶۹۷). از این چهار مثال می‌توان به سه شیوه شاهنامه‌خوانی که در آغاز بدان اشاره شد پی برد. در مثالهای اول و سوم، دفترخوان بخشی از *خدای‌نامه* را از روی کتاب می‌خواند (خدای‌نامه‌خوانی / شاهنامه‌خوانی). فردوسی، درباره شاهنامه *ابومنصوری** نیز به این شغل دفترخوانی، یعنی خواندن کتابی (در اینجا *خدای‌نامه* یا *شاهنامه*) در مجالس اشاره کرده است: «چُن از دفتر [شاهنامه *ابومنصوری*] این داستانها بسی / همی خواند خواننده بر هر کسی» (ج ۱، ص ۱۳، بیت ۱۲۶). در مثال دوم، کسی سرگذشت شاهان پیشین را به گونه شنیداری و منتور (خدای‌نامه‌گویی / شاهنامه‌گویی) نقل می‌کرد. البته در اینجا احتمال دارد که داستان را به شعر و آواز می‌خواندند و با سازی همراهی می‌شد. چون معمولاً هنگام رفتن پادشاه به شکار (یا به سفر یا به جنگ) خنیاگران نیز جزو همراهان او بودند. در مقابل در مثال

چهارم سخن از خواندن داستانی منظوم به *آشاهنومه سرامی پادشاهان* است.^{۲۹} بنا بر گزارشی که در مقدمه شاهنامه بایسنقری* آمده است، نخستین نگارش تاریخ شاهان ایران به دستور انوشروان فراهم آمد و سپس به فرمان یزدگرد سوم، دانشمند دهقانی به نام دانشور براساس تألیفات خزانه انوشروان آن کتاب را تألیف و تکمیل کرد (نک: خالقی مطلق، ص ۳۸). ولی چنان که دیدیم، این نظر که آغاز خدای نامه نویسی در زمان انوشروان انجام گرفته باشد، هیچ اصلی ندارد، بلکه گزارش بالا در واقع مربوط به تکمیل مطالب خدای نامه در زمان برخی از پادشاهان است. ولی اتفاقاً در زمان همان خسرو انوشروان، مورخ بیزانسی آگاتیاس، به یاری دوست ارمنی خود، به نام سرگیوس^۱، که همراه سفیر روم به دربار ایران رفته بود، توانسته بود به چکیده‌ای از تاریخ شاهان ساسانی دست یابد و آن را در تألیف خود بیاورد (نک: شهبازی، «خدای نامه در متن یونانی»، ص ۵۸۰). آنچه آگاتیاس بدان دسترسی یافته بود تنها فهرستی کوتاه بود از نام و مدت پادشاهی هر یک از شاهان ساسانی تا خسرو انوشروان با اشاره کوتاهی به برخی رویدادها (چنین فهرستی قابل مقایسه است با آنچه برخی از مورخان دوره اسلامی که در آغاز تألیف خود مندرجات کتاب را در رئوس مطالب می‌آورند. مثلاً نک: *مجمعل التواریخ*، ص ۲۴-۳۸). آنچه مأخذ آگاتیاس بوده و آن را *basilikai apomnemonemata* نامیده است، در واقع خدای نامه کوچک بوده و نه آن خدای نامه بزرگ که در دوره اسلامی برخی از نگارشهای متعدد آن به عربی و فارسی ترجمه شد. ذکر حمزه اصفهانی (ص ۱۷) از کتاب *سیرالصغیر* و کتاب *سیرالکبیر* (همچنین نک: ابوریحان بیرونی، ص ۱۲۳) نیز وجود دو

1. Sergius

گونه فخرناوی نام‌اشکون چاکسری بزرگ را تأیید می‌کند. ولی مقصود اصلی ما در این مقاله خدای‌نامه‌های بزرگ است. شیوه تنظیم مطالب خدای‌نامه‌های بزرگ بدین‌گونه بود که بر بافت اصلی کتاب، که سرگذشت تاریخی یا تاریخ‌گونه پادشاهان بود، داستانهای کوچک و بزرگ حماسی و ژمانس را که غالب آنها به‌گونه مستقل نوشتاری یا شنیداری وجود داشت، به جایی از کتاب که مناسب تشخیص می‌دادند می‌افزودند و هنگام این کار برای هموار ساختن داستان با مطالب پس و پیش آن در بافت اصلی کتاب، ناچار تغییراتی در آن داستانها، به ویژه در آغاز و پایان آنها صورت می‌گرفت (نک: خالقی مطلق، ص ۳۹-۶۳). سپس با گذشت زمان، مطالب کتاب تکمیل می‌شد و طبعاً گاه در مطالب پیشین نیز به عللی دست برده می‌شد. این موضوع به‌طور کلی، و همچنین اینکه آیا مطالب کتاب به‌دست مورخان تنظیم شده بود یا به‌دست موبدان، سبب می‌شد که دستنویسهای این کتاب با یکدیگر متفاوت باشند. به‌هر روی، همه این اختلافات نگارشهای خدای‌نامه بعداً در ترجمه‌ها و بازنویسها و دیگر منقولات و اخبار عربی و فارسی از خدای‌نامه به‌خوبی انعکاس یافته است و ما پایین‌تر باز بدان اشاره خواهیم کرد.

و اما عنوان «خدای‌نامه» (پهلوی Xwadāynāmag) هم در کتاب بندهشن (ص ۱۵۴) آمده است و هم کسانی همچون ابن‌ندیم، حمزه اصفهانی، مسعودی، مقدسی، بلعمی، عامری و مؤلف مجمل‌التواریخ مجموعاً بیست بار این عنوان را به‌کار برده‌اند که در چند مورد در آن تصحیف رخ داده است (نک: خالقی مطلق، ص ۳۴-۳۵). تنها ذکر مکرر عنوان یک کتاب به پهلوی خود نشان شهرت این کتاب در سده‌های نخستین ق است. مثلاً حمزه اصفهانی (ص ۱۹) از گفته یکی از مترجمان خدای‌نامه، به نام بهرام‌بن مردانشاه موبد کوره شاپور

فارس، نقل می‌کند که او به منظور تعیین تاشیح *عنه* و *سلا* *ابن* *یثنا* *هان* ۳ ساسانی به بیش از بیست دستنویس *خدای* *نامه* رجوع کرده بود؛ و باز حمزه در جای دیگری از کتاب خود (ص ۱۵)، از گفتهٔ موسی کسروی، آورده است که هیچ‌یک از دستنویسهای *خدای* *نامه* با یکدیگر همخوانی نداشتند. از همین مختصر می‌توان به شهرت و رواج این کتاب در ادبیات ساسانی پی برد و پیشینهٔ کهن آن را که قبلاً بدان اشاره شد حدس زد. به علت همین شهرت و اختلاف مندرجات دستنویسهای این کتاب بود که در دورهٔ اسلامی ترجمه‌های متعددی از آن به عربی و فارسی با عنوانهایی چون «سیر ملوک الفرس»، «سیر (ملوک) العجم»، «تاریخ ملوک الفرس»، «تاریخ ملوک بنی ساسان»، «نامهٔ پادشاهان پارس»، «شاهنامه» و جز آنها به قلم مترجمان متعددی، که مشهورترین آنها ابن مقفع* بود، ترجمه شد (نک: «متن مقدمه»، ص ۵۷-۶۰؛ خالقی مطلق، ص ۳۵-۳۷؛ همچنین نک: نمودار ضمیمه). بخش تاریخی یا تاریخی‌نمای این کتاب از راه ترجمه‌های عربی آن، به ویژه ترجمهٔ ابن مقفع، مهم‌ترین مأخذ تاریخ ایران در تألیفات مورّخانی چون یعقوبی، دینوری، طبری، مسعودی، حمزه اصفهانی و سپس از راه این آثار و به ویژه از راه تاریخ طبری مأخذ تألیفات عربی و فارسی کسان دیگری چون مسکویه، بلعمی، ثعالبی، ابن اثیر، ابن بلخی، جوزجانی شد، تا آنجا که می‌توان گفت اهمّ مطالب تاریخ باستان ایران در آثار عربی و فارسی غیرمستقیم به نگارشهای *خدای* *نامه* برمی‌گردند. همچنین برخی از مطالب دیگر *خدای* *نامه*ها (و آیین‌نامه‌ها) در افسانه و اندرز و حکایت و آداب و آیین خسروان به آثاری چون *عیون* *ال* *اخبار* از ابو محمد ابن قتیبه دینوری، کتاب *التاج* و کتاب *المسمّی* *بالمحاسن* و *الأضداد*، هر دو منسوب به ابو عثمان جاحظ، کتاب *المحاسن* و *المساوی*، از ابراهیم بن

عبدالفریدون و غیره همراه بیلزینی اند.

ترجمه‌های فارسی خدای‌نامه را باید به دو دسته‌ی منثور و منظوم تقسیم کرد. از دسته‌ی منثور، نخستین عنوانی که می‌شناسیم عنوان‌نامه‌ی خسروان است که، به گفته‌ی فردوسی، پیری به نام آزاد سرو در اواخر سده‌ی سوم یا اوایل سده‌ی چهارم ق در دستگاه احمد سهل در مرو تألیف کرده بود. درباره‌ی مطالب این کتاب همین قدر می‌دانیم که روایات خاندان رستم در آن بسیار بود (فردوسی، ج ۵، ص ۴۳۹، بیت ۱-۴). دیگر شاهنامه‌ی ابوالمؤید بلخی*، معروف به شاهنامه‌ی بزرگ، که در سده‌های چهارم و پنجم ق از شهرت بسزایی برخوردار بود. در این شاهنامه از میان پهلوانان گرشاسپ* و خاندان طوس* و داماد او آغش و هادان جای مهمی داشتند. دیگر شاهنامه‌ی ابومنصوری که در میان پهلوانان آن خاندان رستم و خاندان گودرز و طوس و اسفندیار، ولی به ویژه رستم، نقش بیشتری داشتند. دیگر شاهنامه‌ی پیروزان* که در آن تاریخ ایران تا زمان شمس‌الدوله ابوطاهر دیلمی (حک: ۳۸۷-۴۱۲ ق) ادامه یافته بود. پس از این کتاب، دیگر تألیفات منثور حماسی نه عنوان «شاهنامه» دارند و نه دیگر به کل تاریخ باستان ایران می‌پردازند، بلکه تنها شامل ماجراهای یکی از شاهان یا پهلوانان باستانی‌اند، مانند اسکندرنامه‌ی منثور، داراب‌نامه‌ی طرطوسی، فیروزشاه‌نامه‌ی بیغمی، بختیارنامه تا برسد به آثاری چون ابومسلم‌نامه، سمک عیار، حسین‌کرد شبستری، ملک جمشید، امیر ارسلان و غیره که دیگر بن‌مایه‌های این دسته‌ی اخیر متعلق به عهد باستان نیست.

نخستین شاهنامه‌ی منظوم که از آن اطلاع داریم، شاهنامه‌ی مسعودی مروزی* است که از آن تنها سه بیت باقی مانده است. گویا پهلوان مهم بخش حماسی این کتاب، کوش، پهلوان عصر فریدون* بوده و

ماجراهای او در مازندران مصر رخ داده *بشاهنامه سترالین کدره اثراها نامه ۳* مسعودی مروزی). دیگر شاهنامه فردوسی* که با آن شاهنامه سرایی به نقطه اوج خود می‌رسد. دیگر شاهنامه (یا گردنامه) رستم لارجانی*. پس از این کتاب، شاهنامه سرایی نیز به شیوه پیشین، یعنی سرودن داستانهای حماسی و ژمانس، در چارچوب تاریخ پادشاهان باستان ایران از کیومرث* تا یزدگرد، به پایان می‌رسد و از آن پس محتوای آثار حماسی منظوم نیز مانند شاهنامه نویسی منثور محدود می‌شود به شرح ماجراهای یکی از پهلوانان باستان یا تاریخ اسلامی و شاهان این دوره و نیز شرح غزوات رسول اکرم(ص) و آل او. عنوان این آثار نیز تنها اندکی «شاهنامه»، «شهنامه»، «شاهنشاهنامه» و «شهنشاهنامه» است؛ عنوان بیشتر آنها به نام شاهان و پهلوانان دوره باستانی یا دوره اسلامی است. این نیز گفته شود که در برخی از آثار حماسی روایات ایرانی و سامی درهم آمیخته‌اند، مانند شهریارنامه* منسوب به عثمان مختاری (ص ۷۹۷-۸۴۳). به هر روی، جز شاهنامه حیرتی که حماسه‌ای دینی به بحر هزج است، بقیه حماسه‌های منظوم ملی و تاریخی و دینی پس از شاهنامه فردوسی همه، مانند شاهنامه، به وزن متقارب و شدیداً متأثر از زبان این اثراند.

منابع: این ندیم، محمدبن اسحاق، الفهرست، به کوشش گوستاو فلوگل، بیروت، بی تا؛ ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد، *آثارالباقیه عن القرون الخالیة*، به کوشش ادوارد زاخاو، لایپزیگ، ۱۹۲۳م؛ بندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹ش؛ ثعالی مرغنی، ابومنصور حسین بن محمد، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، به کوشش ه. زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰م؛ حمزه اصفهانی، *تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء*، برلین، ۱۳۴۰ق؛ خالقی مطلق، جلال، «از شاهنامه تا خدای نامه»، *نامه ایران باستان*، ش ۲-۱، تهران، ۱۳۸۶ش؛ سخنواره، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت روبر، تهران، ۱۳۷۶ش؛ شهبازی، علی شاپور، «خدای نامه در منابع یونانی»، نک: سخنواره؛ طبری، محمدبن

۳۴ جرد تواریخ الورشل هفا الصلایو کرایین کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۱-۱۸۸۲ م؛ عثمان مختاری، دیوان، به کوشش جلال الدین همایی، تهران، ۱۳۴۱ ش؛ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ ش؛ قزوینی، محمد، بیست مقاله، تهران، ۱۳۳۲ ش؛ کتاب مقدس، ترجمه فاضل خان همدانی و دیگران، تهران، ۱۳۸۰ ش؛ «متن مقدمه»، نک: قزوینی؛ مجمل التواریخ والقصص، به کوشش محمدتقی بهار، تهران ۱۳۱۸ ش.

جلال خالقی مطلق

شاهنامه سترایی دژ ایران ۳۵

است که ایران در ادب حماسی پیشینه‌ای بس کهن و پربار داشته، ولی از خود آثار حماسی به زبانهای ایرانی کهن و میانه، جز یادگار زریران (حماسه دینی) و کارنامه اردشیر بابکان (حماسه اسطوره‌ای - تاریخی) و قطعه‌ای ناتمام به شُعدی درباره نبرد رستم با دیوان، چیزی برجای نگذاشته است. در شاهنامه‌سرایی یا شاهنامه‌نویسی، یعنی ایجاد مجموعه‌هایی آمیخته از اسطوره و تاریخ و داستانهای پهلوانی و سرگذشت شاهان و شگفتیها و پند و اندرز، به گونه منظوم یا منثور، نیز دارای پیشینه‌ای دراز است. کتاب پهلوی خدای‌نامه که تاریخ داستانی و حماسه ملی و حوادث تاریخی شاهان ایران است و ظاهراً در اواخر عهد ساسانیان براساس متونی که از دیرباز موجود بوده تألیف یافته است هسته اصلی متن شاهنامه‌ای است که به نام شاهنامه ابومنصوری، یگانه مأخذ احتمالی شاهنامه فردوسی، شهرت دارد.

بخش دوم شامل ده مقاله درباره حماسه‌های پیش از شاهنامه فردوسی است. از جمله آنها یکی مقاله «یادگار زریران» است، که روایتی از آن در شاهنامه آمده است، و دیگری مقاله‌ای درباره «آزاد سرو». یادگار زریران رساله حماسی و مذهبی کوتاهی به زبان پهلوی است که، اگر چه اثری ادبی از ادبیات ساسانی است، ولی به دلیل وجود پاره‌ای کلمات پارسی در آن، می‌توان گفت که اصل آن به زبان اشکانیان بازمی‌گردد. موضوع آن جنگی است که، به سبب گرویدن گشتاسب به آیین مزدپرستی، بین ایران و توران درمی‌گیرد، و در آن زریر، برادر گشتاسب، کشته می‌شود، ولی فداکاری پسر خردسالش، بستور، ایرانیان را در جنگ با دشمن به پیروزی می‌رساند. آزاد سرو گردآورنده روایات حماسی ایران و راوی داستان رستم و شغاد و فرامرزنمه و داستان شبرنگ است که احتمال می‌رود که هم فردوسی و هم ثعالی داستان رستم و شغاد خود را غیرمستقیم، و از طریق شاهنامه ابومنصوری، از او گرفته باشند یا مستقلاً از دفتری نوشته او نقل کرده باشند. از دیگر مقالات مهم این بخش که ربط آنها به شاهنامه بیش از مقالات دیگر است، یکی مقاله‌ای درباره همین «شاهنامه ابومنصوری» است

و دیگری مقاله‌ای درباره «ابومنصور دقیق»، شاهنامه ابومنصوری کتابی بود به نثر، که به فرمان ابومنصور محمدبن عبدالرزاق، والی طوس از جانب ساسانیان، ترجمه و تألیف شد. اصل آن از میان رفته است، ولی مقدمه آن، که به نام «مقدمه قدیم» از آن یاد می‌شود، برجای مانده است؛ در این مقدمه نام چهار تن از مؤلفان آن آمده است که فردوسی از آنها به عنوان «موبد» یاد کرده، ولی فقط نام سه تن از آنها را، با اندکی اختلاف، آورده است. در مقابل، در آغاز داستان «رستم و شغاد» از آزاد سرو به عنوان مؤلفی دیگر نام برده، در حالی که نام او در مقدمه قدیم نیامده است؛ ظاهراً مؤلفان شاهنامه ابومنصوری داستان «رستم و شغاد» را از «نامه خسروان» او برگرفته و در آغاز داستان نام او را آورده بودند و از آنجا نام او وارد شاهنامه فردوسی شده است. و اما مقاله مربوط به ابومنصور دقیق، نخستین سراینده شاهنامه، شرح آغاز سرایش شاهنامه به فرمان نوح بن منصور سامانی است، که فردوسی کار او را پس از مرگش ادامه داد. آنچه از دیوان او برجای مانده ۳۵۰ بیت پراکنده از قصیده و غزل و قطعه و مثنوی است، ولی شهرت او بیشتر به سبب هزار بیتی است که از او در شاهنامه آمده است، در موضوع آغاز پادشاهی گشتاسب و جنگ او با ارجاسپ که در آن بسیاری از پسران گشتاسب و پهلوانان ایران، از جمله زریر، جان می‌سپارند، و همان است که در رساله پهلوی یادگار زریران آمده است.

بخشهای سوم تا هشتم مشتمل بر مقالات مربوط به دوره تاریخی سرایش شاهنامه است که در آنها از فردوسی و شاهنامه او و اشخاص و آفریده‌های اساطیری و برخی جایها و موضوعات و داستانهای شاهنامه سخن گفته می‌شود. بخش سوم شامل دو مقاله اصلی یکی درباره «فردوسی» و دیگری درباره «شاهنامه فردوسی» است. در مقاله اول سخن از اتمام فردوسی است به آغاز کردن سرایش شاهنامه در سال ۳۶۷ق و سرانجام پایان دادن آن در ۲۵ اسفند سال ۴۰۰ق، برابر با مارس ۱۰۱۰م در سن هفتادویک سالگی، و بردن یا فرستادن آن به غزنین نزد سلطان محمود، به

یاری وزیر احمد بن حسن میمندی، و دریافت صله‌ای ناچیز از محمود و رنجش او از این بی‌اعتنایی و به گرمابه رفتن و صله محمود را میان فقاع فروش و گرمابه‌بان تقسیم کردن و خود شبانه گریختن از غزنین از بیم مجازات محمود، و در پی آن، پشیمان شدن محمود از کرده خود و فرستادن صله‌ای به ارزش شصت هزار درم برای شاعر و رسیدن صله به هنگامی که جنازه او را از دروازه شهر بیرون می‌برند (۴۱۱ یا ۴۱۶ق) و ممانعت و اعطای طبران از به خاک سپردن او در گورستان مسلمانان به بهانه شیعی بودن او و دفن جنازه شاعر در باغ شخصی او و سرانجام بحث درباره هجونا مه فردوسی و اصیل بودن یا نبودن آن. مؤلف مقاله بر آن است که آنچه در تذکره‌ها، از قصیده و قطعه و رباعی به فردوسی نسبت داده‌اند، هرچند برخی از آنها مشکوک است، محتملاً بازمانده‌هایی از دیوان از دست‌رفته اوست. در پایان مقاله از میان آنها یک غزل کوتاه به بحر شاهنامه، دو قطعه و دو رباعی آمده است که به عقیده مؤلف احتمال اصالت آنها بسیار است. مقاله دوم این بخش که بلندترین مقاله این مجموعه است مقاله «شاهنامه فردوسی» است که به هفت مقاله فرعی تقسیم شده است. شاعر کتاب خود را، که عنوان آن به گمان مؤلف در اصل هم «شاهنامه» بوده است، به احتمال نزدیک به یقین، تنها براساس یک مأخذ مدون، یعنی شاهنامه ابومنصوری، به نظم درآورده و جمعاً سی و پنج سال، یا نزدیک به آن، از زندگی خود را بر سر آن گذاشته است. موضوع آن شرح پادشاهی پنجاه و هشت شاه از چهار سلسله (پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان) است و کل آن نزدیک به پنجاه هزار (کمی بیش از ۴۹۵۰۰) بیت است و از نظر ساختار به سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود. این کتاب بزرگ‌ترین گنجینه واژه‌های زبان فارسی به شمار می‌رود و کل واژه‌های آن، از تک‌آمدی و بس‌آمدی، بنابر تحقیق وولف، بالغ بر ۳۸۲ هزار است. وام‌واژه‌های آن، علاوه بر واژه‌های عربی، شامل واژه‌های اوستایی، پهلوی، سنسکریت، یونانی، لاتینی، سریانی و ترکی نیز هست که بیشتر آنها از راه

پهلوی یا عربی به فارسی راه یافته است. سپس مقاله به برخی ویژگیهای دستوری، سبک شعری و صنایع لفظی و معنوی شاهنامه و بینش دینی و اخلاقی و پادشاهی و پهلوانی و میهنی و تأثیر زبان و سبک و مضامین آن در منظومه‌های روایی و عاشقانه و تاریخی و عرفانی و دینی و حکمی پس از آن و همچنین تأثیر آن در ادبیات عامیانه می‌پردازد، و آن را بزرگ‌ترین منبع هنر نقاشی و مینیاتور در ایران معرفی می‌کند و ورزش باستانی را شدیداً متأثر از آداب پهلوانی آن می‌داند. از دیگر اطلاعات مهمی که مقاله به دست می‌دهد اطلاعات مربوط به دستنویسهای شاهنامه است: از میان ۲۶۲ دستنویس تاریخ‌دار و ۲۳۸ دستنویس بی‌تاریخ، سه دستنویس از همه مهم‌تر است: یکی دستنویس دو جلدی متعلق به کتابخانه ملی فلورانس، مورخ سه‌شنبه سی‌ام محرم سال ۶۱۴ است که کهن‌ترین و معتبرترین دستنویس موجود تاریخ‌دار با ۷۱۴ لوح تزیینی است، و متأسفانه جلد دوم آن از دست رفته است؛ دیگر دستنویس کامل تاریخ‌دار کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۶۷۵ است که اعتبار آن به پایه اعتبار دستنویس فلورانس نمی‌رسد؛ و سوم دستنویس بی‌تاریخ متعلق به مکتبه الشرفیه دانشگاه سن ژوزف در بیروت است که به قرآینی تاریخ‌کتابت آن نباید از ۷۰۰ ق فروتر باشد. مقاله، پس از معرفی نخستین چاپهای شاهنامه و آخرین تصحیحهای آن، از ترجمه آن، در قرن ششم ق، به دو زبان گرجی و عربی (از شاعری به نام اثیرالملک نیشابوری) سخن می‌گوید که هر دو از دست رفته است. کهن‌ترین ترجمه از آن بُنداری اصفهانی به زبان عربی (۶۲۰-۶۲۱ ق) است که در این مجموعه مقاله مستقلی به آن اختصاص داده شده است. سومین زبانی که شاهنامه به آن ترجمه شده ترکی عثمانی است.

بخش چهارم شامل سرگذشت چهل و یک شخص اساطیری و داستانی در شاهنامه است که از «کیومرث» آغاز می‌شود و به «همای» پایان می‌یابد. در میان مهم‌ترین آنها می‌توان، علاوه بر کیومرث، از جمشید و ضحاک و فریدون و کاوه و زال و رودابه و رستم و کاووس و افراسیاب و

پیران‌ویسه و اسفندیار نام برد؛ شاهنامه در حقیقت سرگذشت آنها و شرح کارهای نمایان و پهلوانیهای آنهاست. بخش پنجم درباره هشت آفریده اساطیری در شاهنامه، شامل اهریمن، دیو و دیو سفید و سیمرغ و رخس و اکوان دیو و کرم‌هفتواد است: اهریمن در شاهنامه منشأ همه بدیها و زشتیهاست: بر کیومرث حسد می‌برد و با او به ستیزه برمی‌خیزد، ضحاک را به کشتن پدرش ترغیب می‌کند و در سپای آشیزی خوروی با غذاهای در خون پرورده او را به خونخواری دلیر می‌سازد و کیکاووس را به پرواز در آسمانها برمی‌انگیزد؛ دیو سفید سپاهسالار شاه مازندران است و کیکاووس را که به آنجا لشکر کشیده بود با یارانش به جادوگری نابینا و در بند می‌کند، و سرانجام به دست رستم کشته می‌شود؛ «سیمرغ» مرغ افسانه است که زال را، که به دست پدرش سام به کوه البرز افکنده شده بود، در کنار بچه‌های خود می‌پرورد، و پس از بزرگ شدن او به او در دشواریها و درماندگیها یاری می‌رساند؛ «رخس» اسب معروف رستم است که در شاهنامه با اوصافی مانند «بولاد سُم»، «دلیر»، «رخشان» و «غزان هژیر» خوانده شده است، و سرانجام، او و رستم هر دو با هم به حیلۀ دشمن کشته می‌شوند؛ «اکوان دیو» جانوری است، با سر پیل و دندان گراز و موی بلند، که خود را به شکل گورخری زیبا و زرد رنگ می‌آراید و در زمان کیخسرو، با حمله به گله اسبان شاه، آنها را از پای درمی‌آورد. رستم او را در کمند می‌گیرد و به زخم گرز می‌کشد.

بخش ششم درباره برخی از جایها در شاهنامه است؛ مهم‌ترین آنها «دژ گنبدان» پناهگاه و تختگاه ارجاسپ تورانی است که اسفندیار، پس از گذر از هفتخان، آن را تسخیر می‌کند. دیگر «توران» سرزمینی واقع در شمال شرقی ایران است که در متون اوستایی از مردم آن به عنوان دشمنان ایرانیان و دین مزدیسنا یاد شده است. محققان درباره ماهیت تاریخی تورانیان و اینکه آنها را با کدام یک از اقوام گذشته تطبیق باید کرد اختلاف نظر دارند. در شاهنامه توران سرزمین ترکان و چینیان است که

نگاهی اجمالی به این مجموعه بیست و یک

رود جیحون آن را از ایران جدا می‌کند. از جایهای دیگر شاهنامه «مازندان»، سرزمینی پهناور و بیرون از ایران و در همسایگی ایران در دوره پیشدادیان و کیانیان است که بسیار متفاوت است با آنچه ما از مازندان کنونی می‌دانیم. مردمان آن دیوانی از نژاد نایرانی و نیرومندترین دشمنان ایران دانسته شده‌اند. پژوهشهای جدید نشان می‌دهد که مازندان شاهنامه، در اصل، سرزمینی در شمال یا شمال‌غربی هندوستان بوده و داستانهای مربوط به آن در واقع یادگار برخوردهای کوچندگان آریایی با بومیان آن سرزمین است؛ همنامی دیوانی که رستم در هفتخان خود با آنان روبه‌رو می‌شود با پادشاهان و بزرگانی که در حماسه مه‌بهاراته از آنها نام برده شده گواه این مدعا است.

بخش هفتم درباره «ببر بیان» و «درفش کاویان» و «درفش پهلوانان و شاهان» است. «ببر بیان» تن‌پوش خاص رستم در شاهنامه است که گاه مترادف با خفتان و گاه همراه با زره و جوشن و خفتان آمده است. مؤلف مقاله، پس از تحقیق در متون اوستایی درباره واژه «ببر» و تحوّل آوایی این ترکیب، آن را جامه‌ای رزمی، نه از پوست «ببر»، بلکه از پوست «بیدستر» دانسته است. «درفش کاویان» پرچم ملی ایران در زمان اشکانیان و ساسانیان است که بنا بر افسانه آن در شاهنامه، در آغاز چرمی بوده است که کاوه، در قیام بر ضدّ ضحاک، آن را بر سر نیزه کرد و سپس فریدون آن را به دیبا و زر آراست و گوهرنشان کرد. درباره پارچه آن (پوست شیر، پوست بزغاله، پوست خرس) و رنگ آن (سرخ، زرد، بنفش، کبود) و دسته آن (نیزه، چوب) و اندازه آن (یک آرش ایرانی) و نقش آن (عقاب، گاو، ستاره) روایات مختلف است. در زمان باستان، غیر از درفش رسمی کشور، پهلوانان و شاهان (مانند اسفندیار، افراسیاب، پیران‌ویسه، رستم، طوس، کیکاووس، گرشاسپ، گشتاسب) نیز دارای درفش خاص خود بودند که نشان خانوادگی آنها بود.

بخش هشتم شرح شش داستان مشهور شاهنامه است، «هفتخان رستم»

و «هفتخان اسفندیار»، «رستم و سهراب»، «بیژن و منیژه»، «دوازده رخ» و «رستم و اسفندیار». موضوع داستان هفتخان رستم رهایی بخشیدن کیکاووس و سران لشکر او از زندان دیو سفید است که دیو سفید آنها را به جادویی نابینا کرده و به زندان افکنده است، و موضوع داستان هفتخان اسفندیار رهانیدن دو دختر گشتاسب، همای و به‌آفرید، است به دست برادر آنها اسفندیار از اسارت ارجاسپ تورانی که ارجاسپ در حمله به ایران آنها را ربوده و با خود به رویین دژ برده است. هر یک از این دو پهلوان، برای رسیدن به مقصد خود، باید از هفت مرحله خطرناک و دشوار بگذرند. در هفتخان اول، رستم پس از گذشتن از هفتخان، و پیروزی بر دیو سفید و بیرون کشیدن جگر او، شتابان نزد کیکاووس و یاران او می‌رود و، با چکاندن خون جگر دیو سفید در چشم آنها، بینایی را به آنها بازمی‌گرداند، و در هفتخان دوم، اسفندیار، پس از گذشتن از هفتخان، خود را به جامه بازرگانان درمی‌آورد و، با پنهان کردن گردان لشکر در صندوقهایی، با نیرنگ به رویین دژ راه می‌یابد و ارجاسپ را می‌کشد و خواهران خود را آزاد می‌کند. نیرنگ اسفندیار یادآور نیرنگ یونانیان در جنگ ترواست که در آن، با جا دادن عده‌ای از جنگجویان خود در درون آسی چوبین، به تروا راه یافتند و آن را گرفتند. «رستم و سهراب» از مهم‌ترین و مشهورترین داستانهای شاهنامه در شرح نبرد رستم، پهلوان ایرانی، و پسر جوانش سهراب است. سهراب چهارده ساله قصد دارد که با حمله به ایران، کیکاووس را سرنگون کند و پادشاهی را به پدرش، رستم، دهد، و سپس، با حمله به توران، افراسیاب را نیز سرنگون کند. رستم که سهراب را نمی‌شناسد، به مقابله او می‌رود. دو هم‌آورد دو روز با هم نبرد می‌کنند، روز دوم سهراب رستم را بر زمین می‌زند و به قصد کشتن او خنجر می‌کشد، ولی رستم به حيله خود را از مرگ می‌رهاند. اما در نبرد بعدی، رستم سهراب را بر زمین می‌زند و پی‌درنگ با خنجر پهلوی او را می‌درد. سهراب نیمه‌جان هویت خود را آشکار می‌کند. کوشش رستم برای نجات جان فرزند خود

نگاهی اجمالی به این مجموعه بیست و سه

مَثَل معروف نوشدارو پس از مرگ سهراب می‌شود. دنباله مقاله درباره روایات گوناگون در موضوع نبرد پدر و پسر در میان قبایل و اقوام مختلف است، و به تحقیق یکی از محققان اشاره می‌کند که، پس از نقل این روایات و مقایسه آنها با یکدیگر، به این نتیجه می‌رسد که داستان رستم و سهراب برجسته‌ترین و کامل‌ترین نمونه اسطوره نبرد پدر و پسر است.

در داستان «رستم و اسفندیار»، گشتاسب فرزند خود اسفندیار را به وعده سپردن تاج و تخت به او، ولی در باطن به قصد کشته شدن او به دست رستم، روانه جنگ با او می‌کند، چه، بنا بر پیشگویی جاماسب وزیر، می‌داند که اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود. رستم در این نبرد نیز، بار اول، شکست می‌خورد، ولی به راهنمایی سیمرغ تیری دو شاخه از چوب گز به دو چشم اسفندیار (که تنها از همان دو چشم آسیب پذیر است) رها می‌کند و اسفندیار به همان یک تیر جان می‌سپارد. در اینجا اخبار و روایات بیش‌وکم نزدیک به گزارش فردوسی است، به جز روایات اخبار الطوال و نهایتاً الارب که منبع هر دو ظاهراً سیرالملوک ترجمه ابن مقفع است. بنا بر این روایت، علت این جنگ سرپیچی رستم از فرمان گشتاسب، به سبب گرویدن او به دین زردشت، است. اسفندیار با سپاه بسیار رهسپار جنگ با رستم می‌شود، پس از چهل روز نبرد میان آن دو، سرانجام رستم، به راهنمایی کاهنی (به جای سیمرغ)، از چوب درخت گز که در جزیره‌ای به نام کازرون می‌روید، سه چوبه گز می‌سازد و آنها را بر اسفندیار رها می‌کند و او کشته می‌شود و خود رستم بر اثر زخمهایی که از تیرهای اسفندیار برداشته است جان می‌سپرد.

بخش نهم درباره ترجمه عربی شاهنامه به قلم قوام‌الدین فتح‌بن علی بُنداری، در ربع اول قرن هفتم ق، در دمشق است که هفت سال پس از تحریر کهن‌ترین دستنویس شاهنامه، یعنی نسخه موزه فلورانس، صورت گرفته است. شاهنامه بُنداری فقط شامل ۳۷۰۰۰ بیت از شاهنامه است، از این رو، باید آن را حدّ وسطی میان ترجمه و تلخیص دانست. در این بخش

در دو مقاله جداگانه دو دستنویس شاهنامه معرفی شده است، یکی دستنویس مصور «شاهنامه بایسنقری»، متعلق به کتابخانه کاخ گلستان، دارای ۳۴۶ برگ به خط نستعلیق و ۲۲ مجلس و به قطع سلطانی، شامل بیش از ۵۸۰۰۰ بیت از شاهنامه، که یکی از پربیت‌ترین، ولی بی‌اعتبارترین، دستنویسهای شاهنامه است. اهمیت آن بیشتر به سبب هنر کتابسازی (تذهیب و تصویر و خط و جلدسازی) آن است، و به سبب وجود یکی از مهم‌ترین آثار مکتب نقاشی هرات در آن؛ به گفته مؤلف مقاله، می‌توان آن را «فرش بهارستان» دستنویسهای شاهنامه دانست. دستنویس دیگر «شاهنامه شاه طهاسپی»، نفیس‌ترین شاهنامه مصور عهد صفوی، دارای ۷۶۹ برگ و ۲۵۸ مجلس، و گل سرسبد هنر کتابسازی و کتاب‌آرایی در آن عهد است که، باز به گفته همو، می‌توان آن را «قصر خورنق» دستنویسهای شاهنامه دانست. در سال ۱۳۷۲ ش، این شاهنامه که از آن ۱۱۸ مجلس باقی مانده است با یک تابلوی نقاشی معاوضه و از لندن به ایران بازگردانده شد.

بخش دهم در معرفی برخی از حماسه‌های پس از فردوسی شامل ۲۲ اثر در مقالات جداگانه است که همه حاکی از تأثیر شاهنامه در ادبیات حماسی بعد از آن است: غرر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم، بخشی از کتاب مفصل ثعالی مرغنی به زبان عربی (تألیف قبل از ۱۲ق) که مؤلف آن هم‌زمان با فردوسی می‌زیسته و مأخذ کتاب او و شاهنامه یکی بوده، ولی نسخه ثعالی عین نسخه فردوسی نبوده است؛ گرشاسپ‌نامه، در شرح پهلوانیهای گرشاسپ، سروده اسدی طوسی، که ظاهراً بخشی از شاهنامه بزرگ ابوالمؤید بلخی است؛ بهمن‌نامه و کوش‌نامه یکی درباره نبرد بهمن، پسر اسفندیار، با خاندان رستم، و دیگری درباره کارهای نمایان کوش پیل دندان، برادرزاده ضحاک، هر دو سروده ایرانشاه بن ابی‌الخیر از شاعران قرون پنجم و ششم ق؛ برزونا‌مه و بیژن‌نامه، اولی در پهلوانیهای برزو، پسر سهراب، و دومی در دلاوریهای بیژن، پسر گیو، هر دو منسوب به عطایی

نگاهی اجمالی به این مجموعه بیست و پنج

رازی، معروف به ناکوک، از مشاهیر شعرای دوره غزنوی؛ بانوگشسب‌نامه درباره دلاوریهای بانوگشسب، دختر رستم (اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم ق)؛ جهانگیرنامه در زندگی جهانگیر پسر رستم از شاعری گمنام به نام قاسم مادح (قرن پنجم، در هرات)؛ آذربرزین‌نامه درباره آذربرزین، پسر فرامرز و نواده رستم؛ شهریارنامه، در سرگذشت شهریار پسر برزو و نوه سهراب و شیرنگ‌نامه درباره شیرنگ، پسر دیو سفید (پیش از قرن دهم ق)؛ کُک کوهزاد، از شاعری ناشناس، در شرح پیروزی رستم بر راهزنی به این نام که در زمان پادشاهی منوچهر در دژی واقع بر سر کوهی می‌زیست؛ سام‌نامه، در گزارش دلاوریهای سام که بعضی آن را منسوب به خواجهی کرمانی دانسته‌اند و بعضی دیگر آن را صورت دگرگون شده و گسترش یافته همای و همایون خواجه گفته‌اند؛ داراب‌نامه که عنوانی است که به دو کتاب داده‌اند و یکی را داراب‌نامه طرسوسی خوانده‌اند و دیگری را داراب‌نامه بیغمی، امّا نام این داراب‌نامه اخیر در واقع فیروزشاه‌نامه است؛ شاهنامه قاسمی گنابادی (قرن دهم ق)، که مشتمل بر دو منظومه، یکی به نام شاه‌اسماعیل‌نامه و دیگری به نام شاهنامه نواب عالی است و در گزارش احوال و کارهای نمایان شاه‌اسماعیل صفوی است؛ شاهنامه هاتقی در گزارش پیروزیهای شاه‌اسماعیل، سروده عبدالله هاتقی خرجردی (اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم ق)؛ شاهنامه نادری در شرح نبردها و پیروزیهای نادرشاه افشار، سروده میرزا محمدعلی طوسی (قرن دوازدهم ق)؛ شهنشاه‌نامه، سروده فتحعلی خان صبا، در سرگذشت اجداد فتحعلیشاه و جنگهای او با روسیه و دشمنان شرقی و شمال‌شرقی ایران و جنگهای عباس میرزا با لشکریان مهاجم روسیه و شرح جنگهای آقامحمدخان قاجار با لطفعلی خان زند.

بخش یازدهم این مجموعه شامل نمایه‌های سه‌گانه نامهای اساطیری و داستانی، نامهای تاریخی و نام جایهاست.

این بود نگاهی اجمالی به آنچه خوانندگان گرامی به تفصیل در این مجموعه بزرگ خواهند یافت. در پایان باید از همه عزیزانی که هر یک سهمی بسزا در فراهم آمدن این اثر داشته‌اند از صمیم دل سپاسگزاری کنم: نخست از جناب آقای دکتر غلامعلی حدّاد عادل، رئیس محترم فرهنگستان زبان و ادب فارسی که، با نوشتن مقدمه‌ای بر آن، عنایت بزرگوارانه خود را بار دیگر به فعالیت‌های دانشنامه زبان و ادب فارسی ابراز فرمودند؛ و سپس از یکایک سی‌وسه تن مؤلفان محقق و دانشمند و دانشوری که در تألیف مقالات آن از هیچ‌گونه همکاری دریغ نورزیده‌اند، به خصوص از دانشمند شاهنامه‌پژوه، جناب آقای دکتر جلال خالقی مطلق، که تألیف بسیاری از مهم‌ترین مقالات مجموعه را برعهده داشته‌اند و حاصل مطالعات سالیان پُر بار عمر خود را کریمانه در این اثر عرضه کرده‌اند.

همچنین بر خود فرض می‌دانم که از جناب آقای دکتر محمدرضا نصیری، دبیر محترم فرهنگستان، که با همه‌گونه یاری و همدلی همواره راه را بر پیشرفت کارهای دانشنامه هموار می‌کنند، و دوست عزیز و همکار دیرین جناب آقای کیخسرو شاپوری، که این مجموعه، در امور فنی و هنری، از راهنمایی‌های گرانمای ایشان برخوردار بوده است، و نیز از همکاران عزیزم در گروه دانشنامه زبان و ادب فارسی که، علاوه بر سعی در آماده کردن مقالات جلد چهارم دانشنامه، سخت کوشیدند که این مجموعه هرچه نیکوتر و هرچه زودتر تنظیم و تدوین نهایی شود صمیمانه حق‌شناسی و قدردانی کنم.

اسماعیل سعادت